

مداخله انگلستان و آمریکا برای براندازی نهضت ملی ایران

دکتر سید محمود کاشانی*

استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

چکیده:

با اشغال ایران در جنگ جهانی دوم از سوی متفقین در شهریور ۱۳۲۰، مبارزه برای بیرون راندن اشغال گران آغاز شد و پس از یک دهه مبارزه سرسختانه، نهضت ملی ایران در واپسین روزهای اسفند ۱۳۲۹ به پیروزی رسید. هر چند این نهضت همه عوامل پیروزی نهایی و رسیدن به هدف‌های خود در زمینه برگزاری انتخابات آزاد و اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت را در اختیار داشت ولی ملت ایران گرفتار توطئه‌های انگلستان برای ناکام ساختن این نهضت بزرگ مردمی گردید. انگلیسی‌ها توانستند با جاسازی عوامل نفوذی خود در پست‌های کلیدی و مداخله غیر آشکار در امور داخلی ایران، اتحاد ملت ایران را از هم گسیخته و زمینه فروپاشی این نهضت را فراهم آورند. آنچه در این میان دارای اهمیت است شناخت مکانیزم مداخله بیگانگان در امور داخلی کشور است که به مراتب از اشغال‌گری یا کودتای نظامی خطرناک‌تر می‌باشد. این مکانیزم در این مقاله مورد بررسی تاریخی و مستند قرار گرفته و نشان داده شده است برخلاف روایت مشهور، در مرداد ماه سال ۱۳۳۲ هیچ یک از واحدهای نظامی ارتش دست به حرکت نظامی یا کودتا علیه دولت رسمی کشور نزدند. زیر پاگذاردن اصل تفکیک قوا، به سستی کشیدن مجلس شورای ملی و انحلال آن، وارد کردن مصنوعی حزب توده به صحنه سیاسی کشور، برقرار کردن سانسور کامل اطلاعاتی، به بن‌بست کشیدن اقتصاد کشور و گسترش فقر عمومی پدیده‌های خطرناکی بوده‌اند که در یک برنامه‌ریزی دقیق در خلال دو سال و چند ماه پیروزی و ناکامی این نهضت از سوی انگلستان در کشور ما به مورد اجرا گذارده شده‌اند. سیاست‌های بیگانه در پرتو این مداخله‌ها و توطئه‌های ویرانگر توانسته‌اند نفت ملی شده ایران را بار دیگر به کنترل خویش درآورده و ملت ایران را از آزادی و دموکراسی محروم نمایند.

واژگان کلیدی:

مداخله در امور داخلی کشورها - مکانیزم مداخله در امور داخلی کشورها - نهضت ملی ایران - براندازی - انحلال مجلس

E mail: smmkashani@yahoo.com

* فاکس: ۲۲۴۳۱۶۸۰

این مقاله در کنفرانس ۸-۱۰ جون ۲۰۰۲ مرکز مطالعات خاورمیانه، کالج سنت آنتوان - دانشگاه آکسفورد به صورت سخنرانی ارائه شده و سپس با تنظیم مطالب اینک به عنوان یک مقاله ارائه داده می‌شود. بخشی از یادداشت‌ها که به دلیل کمبود وقت، فرصت ارائه آن در کنفرانس وجود نداشت به مقاله افزوده شده است. در این کنفرانس بین‌المللی پاره‌ای از مولفین که کتاب یا مقالاتی در زمینه رویدادهای نهضت ملی ایران نوشته‌اند حضور داشته‌اند. اسامی دعوت‌شدگان عبارتند از مارک گازیورسکی، ملک‌پرن (از مرکز ملی آرشیو امنیتی آمریکا)، همایون کاتوزیان، مازیار بهروز، خانم آناغانیت، فخرالدین عظیمی، پروانه آبراهامیان، سردنيس رایت (سفير پيشين انگليس در ايران)، آندرو نیومن، جان والر (عضو بازنشسته سیا، سام فال (عضو بازنشسته اداره خارجی انگلستان). گروهی از علاقمندان نیز از اروپا و آمریکا در این کنفرانس حضور یافته و در بحث‌ها مشارکت داشته‌اند

مقدمه

مبارزه پی‌گیر مردم ایران در برابر نفوذ دیرپای دولت انگلستان در نظام سیاسی و اداری کشور ما پس از تجاوز نظامی متفقین به خاک ایران در جنگ جهانی دوم و نقض بی‌طرفی کشور ما شتاب بیشتری گرفت. این مبارزه که برای بیرون راندن ارتش‌های اشغالگر و سپس قطع نفوذ سیاسی و سلطه انحصاری شرکت نفتی وابسته به دولت انگلستان از منابع نفتی ایران بود به پیدایش نهضت ملی ایران منتهی شد و در پی یک دهه تلاش خستگی‌ناپذیر به پیروزی رسید. قانون ملی کردن صنعت نفت مصوب اسفند ۱۳۲۹ یکی از ثمرات این نهضت بزرگ و مردمی در ایران بود. پشتیبانی عامه مردم، روحانیت و حضور شخصیتی چون آیت‌الله کاشانی که سال‌های طولانی از عمر خود را در مبارزه با بیگانگان سپری کرده بود و یک اقلیت نیرومند از نمایندگان هوادار حقوق مردم در مجلس قانونگزاری در دوره‌های ۱۵، ۱۶ و ۱۷، دستیابی این نهضت را به هدف‌های آن امکان‌پذیر می‌کرد. اگرچه پرداخت غرامت عادلانه در قانون ۹ ماده‌ای مربوط به اجرای قانون ملی شدن نفت از سوی مجلس پیش‌بینی شده بود، با این حال مقامات دولت انگلیس در برابر خواسته مشروع ملت ایران و دریافت غرامت عادلانه تسلیم نشدند و موجبات یک درگیری جهانی علیه ملت ایران را فراهم ساختند.

دولت آمریکا که در دوران مبارزه و پس از ملی شدن نفت، همسویی با دولت ایران نشان می‌داد، در مراحل نهایی و پس از توافق‌های پنهانی بر سر سهیم شدن در منابع نفتی کشور ما با انگلستان متحد گردید و با به شکست کشاندن نهضت ملی، مردم

ایران را از حق آزادی و تعیین سرنوشت و بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور خود محروم کردند. در همین حال برای پنهان ساختن مداخله خلاف حقوق بین‌الملل خود با راه انداختن تبلیغات سنگین و انبوهی از کتاب‌ها و مقالات، چنین دخالت سازمان یافته‌ای را به‌گونه یک کودتای نظامی و درگیری داخلی جلوه‌گر ساختند تا بتوانند چهره خود را در زیر پوششی از شعارهای انسان‌دوستانه و طرفداری از حقوق بشر آرایش کرده و برای همیشه پرچمدار فرهنگ و دموکراسی در جهان باقی بمانند.

آقای باری روبین، یکی از برجسته‌ترین کارشناسان مسایل خاورمیانه و عضو مرکز پژوهش‌های استراتژیک و امور بین‌المللی دانشگاه جرج تاون در بخشی از کتاب خود، «جنگ قدرت‌ها در ایران» به این پنهان‌کاری‌ها اشاره کرده و می‌نویسد:

«برخلاف آمریکایی‌ها که بیش از اندازه درباره نقش خود در جریان سقوط مصدق و بازگشت شاه بر مسند قدرت سروصدا به راه انداختند، انگلیسی‌ها درباره نقش حساسی که در این کار داشتند سکوت اختیار کردند و گناه همه مسایل و مشکلات بعدی را به گردن آمریکایی‌ها انداختند...» (روبین، ۸۵)

در برابر سکوت مستمر انگلستان و آمریکا در زمینه مکانیزم مداخله خود در ناکام ساختن نهضت ملی ایران که زیان‌های برگشت‌ناپذیر مادی و معنوی سنگینی به کشور ما وارد ساخت، پژوهشگران ایرانی نمی‌توانند دست روی دست گذارده و چشم به انتشار احتمالی اسناد، گشوده شدن بایگانی وزارت خارجه و سازمان‌های جاسوسی این کشورها بدوزند.^۱ نوشته‌های اشخاص وابسته به سیاست‌های مزبور نیز که کوشش‌های فراوان برای سرپوش گزاردن بر این رویداد بزرگ در ایران و

^۱ - شایسته یادآوری است که موسسه انتشارات دولتی ایالات متحد آمریکا در سال ۱۹۸۹ دو جلد اسناد روابط خارجی آمریکا مربوط به سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴ را که در برگیرنده نامه‌نگاری‌های سفارت آمریکا در تهران با وزارت خارجه این کشور می‌باشد منتشر ساخته است. اگرچه اسناد پاره‌ای از رویدادها محرمانه مانده ولی این مجموعه راه‌گشای ارزشمندی برای پژوهش‌های تاریخی آن دوران می‌باشد. این اسناد به فارسی ترجمه و از سوی انتشارات علمی منتشر شده است.

جهان انجام می‌دهند، در دراز مدت نمی‌تواند از روشن شدن حقیقت جلوگیری به عمل آورد. انبوهی از اسناد و مدارک در کشور ما به صورت متن گفتگوهای نمایندگان در مجلس، روزنامه‌ها، کتاب‌های خاطرات و نوشته‌های دیگر در دسترس هستند که انجام یک پژوهش مستند در زمینه شیوه مداخله بیگانگان برای براندازی نهضت ملی ایران و بهره گرفتن از این تجربه تاریخی را امکان‌پذیر ساخته‌اند. من در این مقاله به ساختار کلی این دخالت پرداخته و نکات اصلی آن را به‌گونه کوتاه ذکر می‌کنم:

۱- شناخت فضای سیاسی حاکم بر کشور

دولت انگلستان با تجاوز نظامی به کشور ما در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ و با بهره گرفتن از عوامل داخلی خود که در سطوح گوناگون جاسازی کرده بود در مقام تثبیت سلطه انحصاری خود بر منابع نفت جنوب بود ولی در همین حال با چالش‌های دشواری روبه‌رو بود. از یک‌سو مبارزات ملت ایران برای پایان بخشیدن به اشغالگری و احیای حقوق خود بر منابع نفتی و از سوی دیگر در خواست‌های شرکت‌های نفتی آمریکایی و دولت شوروی برای سهم شدن در بخش‌های دیگری از منابع نفتی کشور. اوضاع و احوال جهانی دولت انگلستان را ناگزیر می‌کرد برای دفاع از منافع انحصاری شرکت نفت انگلیس در ایران تا حدودی بر درآمدهای نفتی ایران بیفزاید تا با حفظ اساس قرارداد امتیاز نفت جنوب، رضایت ملت ایران را جلب کرده و دولت ایران بتواند در برابر درخواست‌های شرکت‌های رقیب ایستادگی کند. گفتگوهای دولت ایران و مقامات شرکت نفت انگلیس به تنظیم اصلاحیه‌ای بر قرارداد نفتی سال ۱۳۱۲ انجامید که به لایحه الحاقی «گس - گلشائیان» شهرت یافت. در زمینه لایحه الحاقی دو نگرش وجود داشت. آیت‌الله کاشانی که پیشگامی مبارزات نیرومندی را در سطح کشور داشت در اندیشه برچیدن بساط استعماری شرکت نفت انگلیس بود. این شرکت به شیوه دولتی در درون دولت ایران عمل می‌کرد. اهرم‌های واقعی قدرت را در دست

داشت و عامل اصلی رکود و بازدارنده هرگونه پیشرفت اقتصادی و اجتماعی در کشور بود. ولی مقامات دولت ایران که گفتگوهای تدوین این لایحه را پیگیری کرده بودند و اکثریت نمایندگان مجلس که از سیاست انگلستان پیروی می‌کردند و گروهی از وابستگان به انگلیس‌ها از تصویب این لایحه پشتیبانی می‌کردند.

بدین ترتیب عوامل داخلی انگلستان در مقام زمینه‌سازی تصویب لایحه الحاقی بر آمده و نخست در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ با دستاویز ترور نافرجام شاه، آیت‌الله کاشانی را دستگیر و به لبنان تبعید کردند. آیت‌الله کاشانی از لبنان مبارزه خود را با سیاست انگلستان ادامه داد و با فرستادن پیام مفصلی به مجلس در اردیبهشت سال ۱۳۲۸ دلایل تبعید خود را چنین بیان داشت:

تبعید این خادم اسلام و ملت با آن وضع فجیع، برای تغییر قانون اساسی و انتخابات فرمایشی و سوار کردن خیانتکاران و نور چشمان به گرده این ملت فلک‌زده و مسئله نفت و تجدید بانک شاهی است...»

و در بخش دیگری با تاکید بر ضرورت بهره‌مند شدن ملت ایران از سرمایه‌های نفتی خود خطاب به نمایندگان مجلس دوره پانزدهم که در انتظار تقدیم لایحه الحاقی بودند افزود:

«راضی نشوید نفت را که باید عمده اصلاح بیچارگی این ملت لُخت و گرسنه از آن بشود به رایگانی به نفع اجنبی از کفش برود و شرکت نفت علاوه بر آنچه از گذشته دادنی است و می‌خواهد پامال کند سعی دارد کلیه اراضی نفت خیز جنوب را که جزء امتیازش نیست در قرارداد جدید، جزء امتیازش نماید. در این امر خطیر حیاتی لازم بود اشخاص محل اعتماد از طرف دولت تعیین شوند نه این اشخاص که معین شده‌اند وبالجمله جدیت و فداکاری لازم است که با آن همه داد و بیداد و

فریاد، حق ملت ضایع نشود.^۱

سرانجام لایحه الحاقی به مجلس تقدیم شد و در تیرماه در واپسین روزهای این مجلس در دستور کار قرار گرفت. فضای استبدادی حاکم بر جامعه و شرایط اجتماعی، این امید را برای آنان به وجود آورده بود که لایحه در چنین شرایطی از تصویب مجلس بگذرد و دولت انگلیس بتواند بر چالش‌هایی که با آن‌ها روبرو بود پیروز شود. ولی تعداد اندکی از نمایندگان اقلیت این مجلس در برابر تصویب لایحه ایستادگی کردند.^۲ در این نبرد سرنوشت ساز مصدق زندگی آرامی داشت و کمترین نقشی در مقابله با هدف‌های دولت انگلستان ایفاء نمی‌کرد. در همین هنگام یکی از نمایندگان اقلیت مجلس به خانه او مراجعه کرد و با اصرار خواستار برخورد او با لایحه الحاقی شد ولی او همچنان در لاک بی‌عملی باقی ماند و حاضر به نشان دادن مخالفتی نشد تا آنکه در تاریخ ۳۰ تیرماه ۱۳۲۸ نامه‌ای به مجلس فرستاد و با شگفتی فراوان به‌گونه ضمنی آن را تأیید کرد. در بخشی از این نامه با اشاره به این لایحه چنین آمده است که:

«... در صورتی که باید بگذرد اگر می‌توانید درباره ماده واحده توضیح دهید که شش شلینگ حق‌الامتیاز، لیره طلاست که به نرخ روز، لیره کاغذی پرداخته می‌شود یا کلاه کاغذی است...».

بنابراین حداکثر خواسته مصدق این بود که در صورت تصویب این لایحه الحاقی، حق امتیاز دولت ایران بر پایه لیره «پوند» طلا پرداخت شود که این هم چیز تازه‌ای نبود. زیرا در قرارداد سال ۱۳۱۲ مکانیزمی برای جبران کاهش قیمت لیره اسکناس پیش‌بینی شده بود. خوشبختانه نمایندگان مخالف لایحه به اندرز مصدق گوش فرانداده و با پیروی از پیام آیت‌الله کاشانی مخالفت با اساس لایحه الحاقی ادامه دادند تا دوره

^۱ - این پیام روز پنجشنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۲۸ در جلسه علنی مجلس دوره پانزدهم از سوی آقای سیدابوالحسن

حائری زاده خوانده شد و در صورتجلسات مذاکرات مجلس به چاپ رسید.

^۲ - مظفر بقایی کرمانی، سیدابوالحسن حائری‌زاده، حسین مکی و عبدالقدیر آزاد از سران این گروه بودند.

مجلس پانزدهم سپری شد و موقتاً خطر بزرگی از سر ملت ایران گذشت.^۱ با این حال دولت انگلستان و عوامل داخلی آن در مقام برگزار کردن یک انتخابات فرمایشی برای مجلس دوره شانزدهم بودند تا بتوانند کار نفت را بر پایه خواسته‌های خود سامان دهند. ولی انتخابات مجلس شانزدهم به ناکامی رسید. در انتخابات مجدد دوره شانزدهم در تهران آیت‌الله کاشانی که در تبعید لبنان به سر می‌برد به نمایندگی مجلس انتخاب شد و با استقبال تاریخی بی‌مانندی به ایران بازگشت و خانه او کانون اصلی مبارزات ملت ایران گردید. در این انتخابات مصدق نیز با کمک هواداران نهضت ملی ایران به مجلس شانزدهم راه یافت و با خواندن پیام‌های آیت‌الله کاشانی در این مجلس هرچه بیشتر خود را به کانون قدرت نزدیک کرد و اعتماد سران نهضت ملی ایران را به دست آورد. دولت انگلستان که خود را در برابر امواج خروشان نهضت مردمی در ایران ناتوان یافت استراتژی تازه‌ای در پیش گرفت. نخست شخص مصدق را که پیش از این خود را بازنشسته سیاسی معرفی می‌کرد به صحنه آورده و او را بر موج نهضت سوار کردند.^۲ انگلیسی‌ها از این پس گروه قابل توجهی از مهره‌های وابسته خود را در دولت و مجلس و دیگر پست‌های کلیدی بسیج کرده و به تدریج برای نخست‌وزیری مصدق زمینه‌چینی کردند و او هم توانست

^۱ -حسین مکی در یادداشت‌های خود می‌نویسد پس از خواندن این نامه از تریبون مجلس متوجه شده است که این نامه اصل لایحه الحاقی را تأیید نموده است به همین دلیل به مصدق تلفن می‌زند و تقاضای نامه دیگری می‌کند. مصدق هم این درخواست را می‌پذیرد و دو روز بعد نامه دیگری علیه لایحه الحاقی به مجلس می‌نویسد. به گفته مکی، مصدق در برخورد با لایحه الحاقی گام مهمی بر نداشت و این دو نامه را هم به اصرار من نوشت. البته دلیل فرستادن نامه دوم به احتمال قوی این بوده که مصدق متوجه شده است نمایندگان اقلیت زیر بار لایحه نمی‌روند.

^۲ - مصدق از گذشته‌های دور روابط پنهانی و نزدیک با انگلیس‌ها داشت و بر همین پایه او را در دوران جوانی به استانداری فارس رساندند که زیر کنترل سیاسی و نظامی انگلستان بود. حتی «مسترنورمان» وزیر مختار این کشور در ایران در نامه‌ای به نخست‌وزیر وقت ایران در آبان ۱۲۹۹ خورشیدی خواستار ادامه استانداری او در فارس گردید.

نقش خود را به سان یک بازیگر ماهر به مورد اجرا گذارد.

۲- به بُن بست کشیدن اقتصاد کشور

هنگامی که مصدق توانست با جلب موافقت آیت‌الله کاشانی و نمایندگان مجلس شانزدهم در اردیبهشت ۱۳۳۰ به نخست‌وزیری برسد، نخستین بند برنامه دولت خود را اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و به‌کارگیری درآمدهای حاصله در جهت تقویت بُنیه اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی اعلام کرد. این همان خواسته‌ای بود که آیت‌الله کاشانی در پیام خود در اردیبهشت سال ۱۳۲۸ به مجلس به دنبال آن بود و نمایندگان اقلیت مجلس نیز برای آن مبارزه کرده و آن را از هدف‌های خود قرار داده بودند. ولی مسئله مهم این است که در زمینه این برنامه در خلال دو سال و سه ماه این حکومت چه اقداماتی انجام شد؟ سیاست انگلستان این بود که با قطع درآمدهای نفتی ایران، کشور ما را در تنگنای اقتصادی قرار دهد تا از بهره‌برداری از صنعت نفت ملی شده محروم شود و سرانجام تسلیم افزون‌طلبی‌های این دولت گردد. دولت آمریکا که علاقمند به ورود شرکت‌های نفتی آمریکایی به حوزه‌های نفت خیز کشور ما بود، در آغاز کار نقش میانجی‌گری میان ایران و انگلیس را به عهده گرفت. آچسن، وزیر امور خارجه آمریکا در اردیبهشت ۱۳۳۰ در پیشنهادی خود از انگلستان خواست که اصل ملی شدن نفت را در ایران به‌پذیرد و در همین راستا، نماینده بلندپایه خود، آورل هریمن را برای گفتگو با دولت ایران در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ به تهران فرستاد تا راه‌حلی برای نفت ایران و صدور آن به بازارهای جهانی فراهم کند. دولت انگلستان تصویب قانون ملی شدن نفت را در حکم الغای یک‌سویه قرارداد سال ۱۳۱۲ و بی‌اعتبار می‌دانست ولی ناگزیر شد اصل ملی شدن نفت در ایران را که از حقوق پذیرفته شده دولت‌ها بود به رسمیت شناسد و در همین حال با طرح شکایتی در دیوان بین‌المللی دادگستری خواستار توقف صدور نفت ایران و پرداخت غرامت ناشی

از ملی شدن نفت در ایران شد.

در خلال این سال‌ها کشورهای اروپایی و ژاپن نیاز فراوان به نفت ایران داشته و پاره‌ای از کشورهای اروپای شرقی چون لهستان، چک‌اسلواکی، مجارستان و کشور چین با داشتن امکانات حمل نفت درخواست‌های جدی برای خرید نفت ایران داشتند ولی دولت مصدق به آنها ترتیب اثر نداد. در آبان ۱۳۳۰ رابرت گارنر، قائم مقام بانک جهانی با مصدق در آمریکا دیدار کرد و سپس نمایندگان این بانک تا پایان سال مزبور گفتگوهای خود را برای حل و فصل مسئله نفت ایران ادامه دادند. بانک جهانی پیشنهادی را بر پایه میانجی‌گری میان ایران و انگلیس به دولت ایران ارائه کرد که می‌توانست مشکل نفت را موقتاً و برای دو سال حل کند و کشور ما را از بن‌بست مالی برهاند ولی دولت مصدق هیچگاه پاسخ روشنی به آن نداد و سرانجام گارنر کوشش‌های خود را متوقف کرد.

در سال ۱۳۳۱ پس از صدور حکم دیوان جهانی دادگستری و اعلام عدم صلاحیت این دیوان در رسیدگی به دعوی انگلستان، زمینه‌های لازم برای حل و فصل نفت ایران از هر سو فراهم بود. ولی دولت مصدق با استفاده ابزاری و سیاسی از موضوع نفت همچنان از پیمودن هر راهی برای تعیین یک چارچوب قراردادی برای حل این موضوع خودداری می‌کرد. در ۱۶ مرداد ۱۳۳۱ نخستین پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلستان به ایران تسلیم شد که بر پایه آن تعیین غرامت مورد ادعای دولت انگلیس که در قانون ۹ ماده‌ای اجرای قانون ملی شدن نفت هم پرداخت آن پیش‌بینی شده بود به دیوان جهانی دادگستری در لاهه واگذار می‌شد و سپس نمایندگان ایران و انگلیس ترتیب جریان نفت را به بازارهای جهانی می‌دادند. این پیشنهاد نیز از سوی دولت مصدق رد شد. پیشنهاد مشترک دوم آمریکا و انگلستان در یکم اسفند ۱۳۳۱ به دولت ایران تسلیم شد که ضمن بر طرف کردن پاره‌ای از ایرادات پیشنهادات نخستین می‌توانست مشکل مالی ایران را در چارچوب قانون ملی شدن نفت برطرف کرده و نهضت ملی ایران را از بن‌بست اقتصادی که فراروی آن گذارده شده بود برهاند. با آنکه بسیاری از کارشناسان

نفتی و سیاسی پذیرش این پیشنهاد را به سود دولت ایران می‌دانستند ولی باز هم مصدق آن را رد کرد و کشور را از جهت مالی و سیاسی به سوی بحران‌های خطرناک کشانید. اجرا نشدن قانون ملی شدن صنعت نفت که یکی از دو برنامه مورد تعهد دولت مصدق بود آن هم در شرایطی که ملت ایران از اتحاد سیاسی و اقتدار ملی برخوردار بود زیان‌های جبران‌ناپذیری را به ملت ایران وارد ساخت.

۳- بی اعتبار کردن مجلس شورای ملی

از دیگر علل ناکامی نهضت ملی ایران، سیاست حادثه‌آفرینی و ایجاد تنش در مسایل سیاسی و اجتماعی در کشور و کاشتن بذر اختلاف و رویارویی با مجلس بود که مصدق در پیش گرفت. کشوری که درگیر مبارزه‌ای توانفرسا با دولت انگلستان در مسئله نفت بود به‌ویژه پس از پیروزی قیام تیرماه سال ۱۳۳۱ گام‌به‌گام با حملات و چالش‌های درونی و فلج‌کننده‌ای روبرو شد:

- مصدق هیچ اقدامی در زمینه اصلاح قانون انتخابات که برنامه کار دیگر اعلام شده دولت او بود انجام نداد و انتخابات دوره هفدهم بر پایه همان قانون سابق و با اعمال نفوذ گسترده دستگاه دولتی انجام شد. در روند برگزاری انتخابات، با صدور یک تصویب‌نامه غیرقانونی در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۱ دستور توقف انتخابات را در ۳۳ حوزه انتخاباتی صادر و از برگزیده شدن ۵۶ نماینده از ۱۳۶ نماینده مجلس جلوگیری کرد و همین امر باعث شد که کشور ما از وجود یک مجلس نیرومند محروم و در بحران‌های سیاسی آینده آسیب‌پذیر گردد.

- در ۲۰ مرداد ۱۳۳۱ لایحه‌ای به مجلس تقدیم کرد و با بهره گرفتن از وضعیت سیاسی کشور، اختیار قانونگزاری را برای شش ماه از مجلس گرفت و اصول قانون اساسی به‌ویژه اصل تفکیک قوا را زیر پا گذارد.

- در آذر ماه ۱۳۳۱ با بهره گرفتن از اختیارات قانونگزاری، لایحه‌ای را برای

اصلاح قانون انتخابات امضاء کرد که بر پایه یکی از بندهای آن تعداد نمایندگان را از ۱۳۶ تن که در قانون پیش‌بینی شده بود به ۱۷۲ نماینده افزایش می‌داد. در صورت اجرای این لایحه، مجلس هفدهم که تنها با ۷۹ نماینده به کار خود ادامه می‌داد به حالت تعطیل در می‌آمد. تعدادی از نمایندگان با احساس خطر از تعطیل شدن مجلس در جلسه ۱۲ دیماه ۱۳۳۱ یک طرح سه فوریتی تقدیم کردند که این لایحه شامل حال مجلس موجود نشود. صدیقی وزیر کشور، فکر انحلال مجلس را به شدت تکذیب کرد مصدق نیز به سختی در برابر تصویب این طرح ایستادگی کرد ولی برای جلوگیری از تصویب این طرح سه فوریتی، ناگزیر شد لایحه خود را دنبال نکند و طرح مزبور مسکوت گذارده شد.

- در ۱۸ دی ماه سال ۱۳۳۱ مصدق لایحه تمدید اختیارات قانونگزاری را برای یک سال دیگر به مجلس تقدیم کرد و با این دستاویز که برای انجام اصلاحات باید اختیارات داشته باشد و اصلاح قوانین موجود به طریق عادی فرصت بسیار زیادی می‌خواهد و باید قوانین تازه‌ای در اسرع وقت به تصویب برسد و اینکه دولت برای حل موضوع نفت نیازمند اختیارات می‌باشد با فشار و عملیات روانی علیه مجلس درصدد تصویب آن برآمد. آیت‌الله کاشانی با فرستادن نامه مورخ ۲۷ دی ماه ۱۳۳۱ به مجلس مخالفت خود را با درخواست‌های غیرقانونی مصدق آشکار کرد و واگذاری اختیار قانونگزاری به قوه مجریه را برخلاف اصول گوناگون قانون اساسی و اصل تفکیک قوا دانست و در بخشی از این نامه که روز ۲۸ دی ماه در جلسه علنی مجلس خوانده شد چنین گفت:

«از راه علاقه و صلاح اندیشی به‌آقای نخست وزیر هم توصیه می‌کنم راهی را که برای ریشه‌کن نمودن آثار استعمار و موفقیت در امر حیاتی نفت در پیش داریم فقط با تمسک به حبل‌المتین خداوندی و حفظ سنن مشروطیت و قانون و رعایت حقوق عامه ملت ایران میسر است و اقدامات لازمه برای انجام و تصفیه موضوع نفت که مورد

پشتیبانی و کمک کامل اینجانب و مجلس شورای ملی و ملت شرافتمند ایران است به هیچ وجه ارتباطی به اختیارات غیر قانونی ندارد و بالعکس تخلف از قانون اساسی و تجاوز به حقوق مردم، به مقاومت ملت ایران منتهی می‌گردد و ما را از راه جهاد بزرگی که علیه دولت‌های استعماری در پیش داریم باز می‌دارد. بزرگی دولت‌ها و قدرت آنها در احترام به قوانین است و همه باید در برابر عظمت آن زانو زده و فکر قانون شکنی را از خود بدور دارند...».

آیت الله کاشانی سپس در نامه ۲۹ دی ماه به شخص مصدق هشدار داد:

«.. بنابر وظیفه دیانتی و ملی خود برای حفظ وحدت عموم مردم در نهضت بزرگی که بر ضد استعمار در پیش داریم از شما تقاضا دارم قطعاً از مطالبات غیرقانونی خود دایر بر گرفتن اختیارات خود داری نمایند تا در صف ملیون مبارز شکافی ایجاد نشود... روزی که نماینده مجلس بودید با صدای بلند فریاد می‌زدید کسانی که می‌خواهند از قدرت غیرقانونی استفاده کنند یا نمایندگانی که کمک در تسلیم اختیارات قانونگزاری به یک فرد و یا دولتی می‌نمایند به حقوق عامه خیانت کرده‌اند...».

وی در همین نامه مردم را مخاطب قرار داده و گفت :

«من طبقات مختلف مردم از کارگر و کشاورز و تاجر و پیشه‌ور و دانشجو و استاد و هنرپرور و رجال و زعما و روحانیون را به این حقایق مذکور شاهد و گواه می‌گیرم که در انجام وظیفه خود دقیقه‌ای مسامحه نکردم و امیدوارم که همگی برای سعادت ملت ایران به وظیفه وجدانی خود عمل نمایند...».

مصدق با تقدیم چنین لایحه خلاف قانون اساسی، به پیام آیت اله کاشانی به مجلس و نامه روشنی که به خود وی نوشته بود هیچ پاسخی نداد و همین سکوت پرشش-برانگیز را در برابر اعتراضات نمایندگان مجلس و مردم در همه این دوران ادامه داد. آیت‌الله کاشانی به فرستادن پیام به مجلس و نامه به مصدق بسنده نکرد و در گفتگو با روزنامه‌ها توجه مردم را به پیامدهای زیانبار زیر پاگذاشتن اصول قانون اساسی جلب

کرد ولی جامعه ایرانی و حتی بسیاری از دانشگاهیان در آن هنگام به ارزش و اهمیت اصول قانون اساسی توجه نکردند و به دفاع از اصل تفکیک قوا که روح قانون اساسی و نظام مردم‌سالاری است برخاستند و همین بی‌تفاوتی سرآغاز انحراف و گرفتار شدن کشور در گرداب بحران‌های بعدی گردید.

دکتر مظفر بقایی و سید ابوالحسن حائری‌زاده نیز که از پیشگامان و پایه‌گذاران نهضت ملی ایران بودند با نطق‌های تفصیلی در مجلس به سختی در برابر این لایحه ایستادگی و از حق قانونگزاری مجلس و اصل تفکیک قوا دفاع کردند ولی مصدق توانست با جو سازی و بهره‌برداری از حربه نفت و اینکه در صورت تصویب این لایحه ظرف ۴۸ ساعت مسئله نفت را حل خواهد کرد و با کمک شبکه حزب توده و به راه انداختن اعتصاب در شهرهای گوناگون، این لایحه را از تصویب مجلس بگذراند. بدین ترتیب حکومت دموکراسی و قانون اساسی در کشور ما عملاً برچیده شد و نظام خود کامه و استبدادی برقرار گردید. باین حال برپایه این اختیارات، هیچ لایحه مهم و یا غیرعادی تصویب نشد. پاره‌ای از لوایحی که به امضای شخص نخست‌وزیر رسید اگر به مجلس دوره هفدهم تقدیم می‌شد، با بحث و بررسی نمایندگان و گذرانیدن روند قانونگزاری تصویب می‌شد و نیازی به واگذاری اختیار قانونگزاری به نخست‌وزیر نداشت. البته پاره دیگری از این لوایح برخلاف اصول قانون اساسی بود و نمایندگان مجلس زیر بار آنها نمی‌رفتند. مسئله نفت که دستاویز دیگر گرفتن اختیارات قانونگزاری بود به فراموشی سپرده شد و تا پایان دوره نخست‌وزیری مصدق هیچ اقدام موثری برای حل و فصل آن صورت نگرفت. در این هنگام سران نهضت، پیش‌بینی روشنی از انگیزه اصلی مصدق در گرفتن اختیارات قانونگزاری از مجلس نداشتند اگر چه نسبت به پیامدهای زیانبار آن هشدار دادند. در مجموع، گرفتن اختیار قانونگزاری به سستی کشیدن مجلس و آسیب جدی به وحدت ملی را به دنبال داشت.^۱

^۱ - تفصیل بحث‌ها و اسناد گرفتن اختیارات قانونگزاری از مجلس هفدهم در مجموعه مقالات من در کتاب

۴- همکاری با حزب توده

آزادسازی غیررسمی فعالیت حزب توده پس از قیام پیروزمند ۳۰ تیر ۱۳۳۱ از سوی مصدق و همکاری پنهانی وی با این گروه قدرتمند روسی- انگلیسی، ضربه شدیدی بر امنیت ملی ایران بود. تشکیل و فعالیت این حزب به موجب مواد ۲ و ۱ قانون اقدام‌کنندگان بر علیه امنیت و استقلال مملکتی مصوب ۲۲ خرداد ۱۳۱۰، با دوران‌دیشی و در نظرگرفتن شرایط سیاسی، فرهنگی و همسایگی ایران با کشور شوروی به‌حق، غیرقانونی اعلام شده بود. پس از اشغال کشور ما از سوی نیروهای نظامی متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰ و بیرون راندن رضاشاه از کشور، حزب توده با پشتیبانی دولت شوروی فعالیت خود را آغاز کرد. در ۱۵ بهمن‌ماه سال ۱۳۲۷ به‌دلیل همکاری سران این حزب در توطئه ترور محمدرضاشاه در دانشگاه تهران، بار دیگر از فعالیت آن جلوگیری شد. با این حال نفوذ تدریجی عوامل انگلستان در سطوح بالایی این حزب، آن را به یکی از اهرم‌های فشار در پیشبرد توطئه‌های این دولت برای براندازی نهضت ملی ایران تبدیل کرد. مصدق برخلاف قوانین لازم‌الاجرای کشور به این حزب غیرقانونی اجازه فعالیت داد و این حزب توانست بی‌هیچ مانعی در صحنه سیاسی کشور ظاهر شده و فعالیت‌های خود را گسترش دهد و به‌ویژه گروه بزرگی از افسران و پرسنل نیروهای مسلح را وارد شبکه‌های پنهانی خود سازد. دولت انگلستان از یک‌سو از این حزب نیرومند وابسته به بیگانه به‌عنوان ابزاری برای رویارویی با نیروهای میهن‌دوست و هواداران نهضت ملی ایران بهره‌برداری کرد و از سوی دیگر با تجربه‌ای که از رویدادهای یونان در سال ۱۹۴۷ داشت یک بار دیگر توانست از تب

«اندیشه‌هایی در حقوق امروز» زیر عنوان: «اصل تفکیک قوا، بحران سیاسی دی ماه سال ۱۳۳۱ در ایران»، برگ‌های ۱۹۵ تا ۲۶۶، سال ۱۳۷۶، نشر حقوقدان به‌چاپ رسیده است.

ضدکمونیستی و جنون «مک کار تیزمی»^۱ که در آمریکا وجود داشت بهره‌برداری کند و با مطرح نمودن حزب توده و بزرگنمایی آن، دولتمردان آمریکا را به دخالت مستقیم و رویارویی جدی با نهضت ملی ایران بکشاند.

۵- ترور شخصیت سران نهضت

ترور شخصیت آیت‌الله کاشانی در ماه‌های اسفند ۳۱ تا مرداد ۱۳۳۲ در یک برنامه‌ریزی دقیق و به‌کار گرفتن انبوهی از روزنامه‌هایی که هزینه‌های خود را از دستگاه دولتی می‌گرفتند و یا وابسته به حزب توده بودند و فعالیت گسترده افرادی که به‌گونه ستون پنجم بیگانگان به شایعات و تهمت‌های ناروا دامن می‌زدند از برنامه‌های ویرانگر مصدق در این دوران است. متهم ساختن دکتر بقایی که از نمایندگان درستکار و پیشگام نهضت ملی و از پشتوانه‌های اصلی آن بود^۲ به شرکت در قتل افشار طوس و تقدیم لایحه سلب مصونیت پارلمانی از وی در همین راستا انجام شد. اگرچه مصدق با وجود اکثریتی از نمایندگان که در مجلس داشت نتوانست موفق به سلب مصونیت از وی شود ولی این تبلیغات مسموم برای گمراه کردن مردم و به سستی کشیدن نیروی پرتوان نهضت موثر بود.

۶- آزاد سازی ارتباطات زاهدی

سرلشگر بازنشسته فضل‌الله زاهدی که در کابینه اول مصدق سمت وزارت کشور را

۱- سناتور «مک کارتی» موج مبارزه با نفوذ کمونیست‌ها را در آمریکا دامن می‌زد و حساسیت شدیدی در مردم بر علیه مرام کمونیسم به وجود آورده بود.

۲- دکتر مظفر بقایی کرمانی، استاد فلسفه و اخلاق دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، نماینده مجلس دوره پانزدهم از کرمان و در مجلس‌های دوره شانزدهم و هفدهم همزمان نماینده مردم کرمان و تهران بود. او از پایه‌گذاران نهضت ملی و ملی شدن صنعت نفت در ایران و در همه دوران مبارزات آیت‌الله کاشانی پیش و پس از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در کنار آیت‌الله کاشانی و از یاران صدیق ایشان بود.

به‌عهدده داشت برای به دست گرفتن سمت نخست‌وزیری اعلام آمادگی کرده بود ولی از پشتیبانی چندانی در مجلس برخوردار نبود.^۱ آیت‌الله کاشانی در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۳۱ در یک گفتگوی مطبوعاتی به‌گونه روشن اعلام کرد که از نخست‌وزیری زاهدی حمایت نمی‌کند. (روزنامه کیهان، ۱۰ اسفند ۱۳۳۱) ولی مصدق برای مطرح ساختن زاهدی یکبار در اسفند ۱۳۳۱ او را دستگیر و زندانی کرد و پس از آزادی گاه و بی‌گاه او را مورد تهدید قرار می‌داد و مامورین حکومت نظامی را چند بار به خانه او فرستاد تا توجه اذهان عمومی را نسبت به او جلب کند. زاهدی به دلیل نگرانی از دستگیری، در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۳۲ در مجلس متحصن شد و تا دهم تیرماه که آیت‌الله کاشانی ریاست مجلس را به‌عهدده داشت به تحصن خود ادامه داده و در همین حال زیر نظر و کنترل بود و نمی‌توانست به‌گونه فعال ارتباطات خود را با بیرون از مجلس برقرار کند. ولی پس از آنکه دکتر معظمی با برنامه‌ریزی و اصرار مصدق به ریاست مجلس رسید روز ۲۹ تیرماه، فرستادگان مصدق، سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش و دکتر ملک اسمعیلی معاون نخست‌وزیر با معظمی دیدار و گفتگو کردند. پیرو این گفتگو، معظمی با زاهدی وارد گفتگو شد و توافقی حاصل گردید تا زمینه ترک تحصن زاهدی از مجلس فراهم شود و در واقع به او تامین داده شد و در همان روز ۲۹ تیر، زاهدی به تحصن خود پایان داده و با اتومبیل رئیس مجلس به بیرون برده شد. (روزنامه اطلاعات دوشنبه ۲۹ تیر ۱۳۳۲) به این ترتیب دست زاهدی در فعالیت‌های سیاسی باز گردید تا فرصت‌های لازم را برای برقرار کردن ارتباطات خود به‌دست آورد. بی‌گمان این اقدامات که از سوی مقامات بلندپایه و یاران مصدق انجام شده به دستور و با رهنمود شخص وی و در راستای فراهم آوردن مقدمات تسلیم قدرت دولتی به

^۱ - زاهدی دارای سوابق خدمت نظامی روشنی بود به‌ویژه در سال ۱۳۲۸ در سمت رئیس شهربانی کل کشور در برگزاری انتخابات دوره شانزدهم مجلس شرایط انتخابات آزاد را فراهم ساخت و در نتیجه گروهی از هواداران نهضت ملی توانستند به مجلس راه یابند. به‌همین جهت پس از پیروزی نهضت از سوی مصدق به سمت وزیر کشور انتخاب شد.

زاهدی بوده است.

۷- منحل ساختن مجلس هفدهم

وسرانجام آنکه مصدق در ۶ تیرماه ۳۲ برنامه انحلال مجلس را کلید زد. در حالی که او از پشتیبانی اکثریت نمایندگان مجلس برخوردار بود و در طول دوران زمامداری خود هیچ اقدام مثبتی انجام نداده و مردم دچار تنگدستی و نارضایی و اوضاع مالی دولت بحرانی بود با این دستاویز که تعدادی از نمایندگان در مجلس مخالف دولت هستند و احتمال دارد اسباب زلزله و سقوط دولت را فراهم نموده و به آمال دیرین خود برسند تهدید کرد که ناچار است از خود مردم در رفع این مشکل استمداد کند. (روزنامه اطلاعات، ۶ تیر ۱۳۳۲) سیدابوالحسن حائری زاده لیدر فراکسیون آزادی در مجلس در پاسخ به تهدید تعطیل کردن مجلس بی درنگ در ۷ تیر به خبرنگاران پارلمانی گفت:

«نخست وزیر در بیان کتبی خود مجلس را تهدید به تعطیل فرموده اند در صورتی که با رویه خود ایشان که ۵۷ کرسی مجلس را بی وکیل گذاشته اند و چند نفر طرفدار ایشان هم از حضور در جلسه علنی استنکاف دارند فعلاً مجلس خودبه خود تعطیل است و این تهدید ایشان تحصیل حاصل است و اگر مقصود جناب دکتر مصدق انحلال مجلس است هیچ قدرت قانونی در مملکت ایران قادر نیست دستور انحلال مجلس را بدهد. نه برای شاه چنین اختیاری هست نه برای رئیس دولت. زیرا مصوبات مجلس مؤسسان قلابی اخیر که اختیار انحلال به شاه مملکت داد مورد قبول ملت ایران واقع نشده و خود جناب دکتر مصدق السلطنه کراراً علیه تصمیمات آن مجلس قلابی مطالبی ایراد کرده اند و فقط یک راه برای انحلال مجلس باقی است و آن قدرت مسلح دیکتاتوری است که مانند محمدعلی شاه مجلس را به توپ به بندند و جناب دکتر مصدق که جرأت ندارد مثل رئیس مجلس در مجامع دینی حاضر شود و خود را در پناه

تانک و سرنیزه در اتاق محبوس ساخته نخواهد توانست به چنین عملی دست بزنند و دیکتاتوری ایشان متکی به هرج و مرج و آشوب است و چنین دیکتاتوری هم نمی‌تواند برخلاف قانون اساسی مملکت دستور انحلال مجلس شورای ملی را بدهد.» (روزنامه اطلاعات، ۷ تیر ۱۳۳۲).

آیت‌الله کاشانی نیز که در این هنگام رئیس مجلس بود با احساس خطر از تعطیل مجلس که در دی ماه سال ۱۳۳۱ هم مطرح شده ولی وزیر کشور مصدق آن را تکذیب کرده بود با صدور اعلامیه‌ای در ۹ تیر با ابراز نگرانی از سرنوشت کشور به مردم هشدار داد و با پیش‌بینی سرنوشت مصدق وی را از فکر ضد میهنی منحل کردن مجلس برحذر داشت و در بخشی از آن چنین گفت:

«گردنکشان و زورمندانی که برای چند روزه زندگانی خود مسندهای بزرگ را پناهگاه قرارداده و به جاه و مقام و زیور تکیه زده و مغرور هستند و خیال می‌کنند کسی را بر آن‌ها دستی نیست بدانند که آن‌ها از پناهگاه‌های خود به سمت گورهای خویش سرازیر می‌شوند...» و پس از بیان مقدماتی افزود:

«در این چند روزه اخیر مشهود افتاد که رئیس دولت نمایندگان مجلس را در تحت عنوان «اضطرار» به تعطیل مجلس و مشروطیت تهدید کرده است. ولی من به شما مردم، به خلاف آن یاغی طاغی که در کشور مشروطه ایران به خیال خداوند گاری افتاده است می‌گویم مشروطیت ایران هرگز نخواهد مرد و هر خودسر و مطلق‌العنانی که پای خود را در راه بدکاری و به خیال ایجاد دیکتاتوری و امحاء اصول قانون اساسی بگذارد محکوم به شکست است و برطبق قوانین مملکتی مُقدم بر علیه مشروطیت ایران بوده و تسلیم چوبه دار خواهد شد. کسی که به نام آزادی بر علیه آزادی مردم قدم بر می‌دارد و به نام مشروطیت و قانون اساسی ایران با تمام قدرت به محو آن کمر بسته است بداند که پیش از او مردمان دیگری با وسایل بیشتر علیه مردم قیام نمودند و سرانجام در سرایشی سقوط و بدنامی فرو افتادند، پشیمان شدند ولی دیر بود و بر آن‌ها سودی نکرد...»

همه بدانند که فرمان خدای بزرگ در پیش است و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ و بَشَرُ الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ آلِيمٍ»^۱.

ولی مصدق به این اعتراضات جدی پاسخی نداد و با تکیه بر نیروی بیگانگان در مقام منحل کردن مجلس برآمد و در ۲۲ تیر برنامه زمان‌بندی خود را برای به‌راه‌انداختن یک رفراندوم فرمایشی و مخالف قانون اساسی در ۱۲ مرداد در تهران و در ۱۹ مرداد در شهرستان‌ها اعلام کرد. این رفراندوم با مخالفت سرسختانه و ایستادگی آیت‌الله کاشانی و نمایندگان اقلیت مجلس روبرو شد. فراکسیون‌های هوادار مصدق در مجلس هفدهم و بسیاری از یاران او با انحلال مجلس مخالفت کردند و اشخاصی چون دکتر سنجابی و دکتر صدیقی در دهه اخیر مدعی شده‌اند که به مصدق هشدار داده‌اند که در صورت انحلال مجلس، شاه فرمان برکناری او را صادر خواهد کرد. دکتر صدیقی در خاطرات خود افزوده است که چون نتوانستم مصدق را از برگزاری رفراندوم منصرف کنم از وی خواستم با استعفای من موافقت کند به این دلیل که در جلسه ۲۳ دی ۱۳۳۱ به عنوان وزیر کشور صریحاً فکر تعطیل مجلس را از طرف دولت به طور قطع و یقین تکذیب کرده بودم ولی مصدق با التماس از من خواست که تا فردا و پس فردا که روز پنج‌شنبه و جمعه است من مخالفتم را بیان نکنم و پس از آن با هم صحبت کنیم و اگر نتیجه مطلوب به دست نیامد برای هر رویه و عملی مختار باشیم من هم قبول کردم. در فاصله این دو روز ایشان دستور دادند وکلا استعفا بدهند و حدود ۴۰-۳۰ نفر استعفا دادند که این رقم تا آخر به حدود ۵۷ نفر رسید، روز شنبه که برای ادامه مذاکره قرار صحبت شد دکتر مصدق گفت، آقا ما نمی‌خواهیم مجلس را منحل کنیم وکلا خودشان استعفا دادند مملکت بدون مجلس نمی‌شود. ما این وضع را از مردم می‌پرسیم که مجلس بماند یا برود، من هم قبول کردم و رفراندوم انجام گردید. بنابراین این

^۱ - کوتاه شده این اعلامیه در روزنامه اطلاعات ۹ تیر و متن کامل آن در روزنامه صبح وصال ۱۳ تیر ۱۳۳۲ آمده است.

اشخاص کاری جز اعتراض ملایم نکرده و هیچگونه ایستادگی در برابر فکر خطرناک رفراندوم و انحلال مجلس انجام نداده و مصدق را در اجرای این اقدامات یاری کردند.^۱

آیت‌الله کاشانی برای جلوگیری از انحلال مجلس، روز هفتم مرداد اعلامیه مفصلی در اعتراض به برگزاری رفراندوم صادر کرد که در بخشی از آن با بیان اوضاع سیاسی کشور و پیامدهای منحل کردن مجلس و ایجاد حکومت فردی چنین آمده است:

« یک ملت ضعیف هرچه بنیان مشروطیت و حکومت ملی و طُرق مشورت و شرکتش در حکومت قوی‌تر باشد پایه استقلال و خود مختاری و وحدت ملی و تمامیت کشورش قوی‌تر است و هرچه حکومت فردی بر آن غالب تر باشد بنیان استقلال و وحدتش ضعیف‌تر است زیرا هیچ دولت نیرومند خارجی از ملتی نمی‌تواند چیزهایی به زیان کشورش بگیرد ولی از یک فرد به‌آسانی می‌گیرد». (روزنامه اطلاعات، ۷ مرداد ۱۳۳۲).

آیت‌الله کاشانی همچنین در خانه خود جلسات سخنرانی برای بیدار کردن مردم برگزار کرد و در نخستین جلسه صادق بهداد مدیر روزنامه جهان گفت:

« چون دولت وسیله تبلیغاتی و رادیو را از دست ما گرفته ناچار شدیم برای اینکه حقایق امر را با مردم در میان بگذاریم از آنان دعوت کنیم در این محل اجتماع کنند حرف ما فقط و فقط طرفداری از قانون اساسی است و معتقدیم که باید این قانون که خون‌بهای پدران ما بوده بهر طریقی که ممکن است حفظ شود. بنای مقدماتی نهضت ملی مردم ایران در این خانه بر ضد هژیر و رزم‌آرا گذاشته شد. امروز موقعیت مملکت از زمان هژیر و رزم‌آراء حساس‌تر است».

^۱ - تفصیل اعتراض کریم سنجابی و غلامحسین صدیقی وزیر کشور به مصدق در زمینه منحل کردن مجلس در خاطرات چاپ شده آنان و منابع دیگر و در مقاله من زیر عنوان «انحلال مجلس هفدهم، محور توطئه مرداد ۱۳۳۲ در ماهنامه دنیای سخن، شماره ۸۱، سال ۱۳۷۷ منتشر شده و در کتاب «مصدق در پیشگاه تاریخ»، گردآوری آقای محمود طلوعی، چاپ دوم، ۱۳۸۱، نشر علم، برگ‌های ۳۱۳ تا ۳۴۲ تجدید چاپ شده است.

سپس حجت‌الاسلام سیداحمد صفایی نماینده قزوین در مجلس رشته سخن را به دست گرفت و از فردپرستی هواداران مصدق انتقاد و از موجودیت مجلس به عنوان سگ‌ان استقلال کشور دفاع کرد ولی در میان سخنرانی او عده‌ای از مزدوران بیگانه با شعار هواداری از مصدق دست به آشوب در این اجتماع مسالمت‌آمیز زدند. (روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ۸ مرداد ۳۲)

نمایندگان اقلیت مجلس با صدور اعلامیه‌های پی در پی و گفتگو با روزنامه‌ها به مخالفت شدید با انحلال مجلس پرداختند. نمایندگان آذربایجان نیز که مجلس و مشروطیت را در خطر دیده و از نیرومندی و حضور گسترده حزب توده بیمناک بودند اعلامیه مستقلی علیه رفراندوم و اقدامات مصدق خطاب به مردم غیور آذربایجان صادر و اعلام کردند:

«مصدق تصمیم گرفته است که چراغ آزادی و مشروطیت را که شما برافروخته‌اید خاموش کند. او می‌خواهد برخلاف قانون اساسی و اصل مشروطیت با رفراندوم دروغی، مجلس را منحل سازد و مملکت را به پشت پرده آهنین بکشد... اکنون ۲۸ ماه از حکومت او می‌گذرد و نه تنها یک قدم برای اصلاحات کشور بر نداشته و آنچه تا امروز کرده خرابی و ایجاد هرج و مرج و اختلاف و جنگ وجدال داخلی بوده است. فقر و بدبختی و گرانی زندگی که او برای مردم آورده در سخت‌ترین ایام جنگ نبود و نفوذ اجنبی را که وعده قطع آن را به مردم داد خودش بیش از همه در این مملکت بسط داده...» (روزنامه اطلاعات، ۸ مرداد ۱۳۳۲)

همچنین هشت تن از نمایندگان با دلایل استواری علیه هیئت وزیران به دلیل امضای تصویب‌نامه برگزاری رفراندوم برای انحلال مجلس و هزینه‌های غیرقانونی آن به دادستان تهران اعلام جرم کردند. (روزنامه اطلاعات، ۸ مرداد ۱۳۳۲) ولی از آنجا که وزیر دادگستری این دولت، دستگاه دادگستری را از اثر انداخته بود به این اعلام جرم اساساً رسیدگی نشد. تلگرامی هم از سوی سید ابوالحسن حائری زاده رهبر نمایندگان

فراکسیون آزادی به دبیر کل سازمان ملل متحد فرستاده شد که در بخشی از آن گفته شده بود:

«مصدق با توسل به زور علیه پارلمان و قانون اساسی و اعلامیه حقوق بشر قیام کرده و هرگونه اقدام او برای ملت ایران الزام آور نخواهد بود» (روزنامه اطلاعات، ۱۸ مرداد ۱۳۳۲)

ولی از آنجا که سازمان ملل در آن هنگام زیر کنترل انگلستان و آمریکا بود و این دو دولت به دنبال تامین منافع نامشروع خود در کشورما و در پس پرده توطئه انحلال مجلس قرار داشتند اعتراض این گروه از نمایندگان مجلس نیز که می خواستند صدای ملت ایران را برای جلوگیری از زیر پاگذاشتن حقوق مردم در ایران به گوش جهانیان برسانند بازتابی در سازمان ملل و در جهان نداشت.

با وجود این اعتراضات عمومی، مصدق اقدامات خود را برای برگزاری رفراندوم با بهره گرفتن از کمک عوامل بیگانگان پیش می برد به ویژه آنکه در روزهای پایانی تیرماه پس از اعلام برنامه زمان بندی رفراندوم، ۵۲ تن از نمایندگان مجلس به دستور مصدق استعفا داده و در عمل مجلس شورای ملی را از کار انداخته بودند. (روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ۲۵ تیر ۱۳۳۲) جلسات سخنرانی در خانه آیت الله کاشانی در زیر فشار هجوم پی در پی عوامل دولتی همچنان ادامه داشت و ایشان در ۱۰ مرداد با صدور اعلامیه ای شرکت در رفراندوم را تحریم و اعلام کرد:

هم وطنان و برادران عزیزم، ضمن اعلامیه قبلی از مفاسد و مضار رفراندوم شرحی متذکر و همه مستحضر گردیده و توجه دارید که عمل به آن چه ضررهایی برای دیانت و ملت و مشروطیت و مملکت در بر دارد. با این حال دوره خود را دوره انقراض دیانت و استقلال مملکت و ملت قرار ندهید و طوق رقیت و اسارت و بندگی را به گردن خود نگذارید. شرکت در رفراندوم خانه بر انداز که با نقشه اجانب طرح ریزی شده،

مبغوض حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و حرام است و البته هیچ مسلمان وطنخواهی شرکت نخواهد کرد. گرچه ممکن است بعضی اشخاص غافل و بی اطلاع از حقایق و مضار آن و خائنین وطن فروش برای انجام مقاصد شوم دیگران در رفراندوم شرکت کنند یا آنکه دولت صندوق ها را از رأی قلابی پُر کند علی‌آی حال عمل به رفراندوم برخلاف قانون اساسی است و مضافی مصلحت ملت و مملکت بوده و هیچگونه اثر قانونی ندارد.

(روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۰ مرداد ۱۳۳۲)

از سوی دیگر، دکتر مظفر بقایی و علی ژهری، از نمایندگان اقلیت مجلس که با سرسختی در برابر رفراندوم و انحلال مجلس مبارزه می کردند و به دلیل این که مصدق قصد بازداشت آنان را داشت در مجلس اقامت گزیده بودند با احساس نگرانی از پیامدهای انحلال مجلس در نامه‌ای سرگشاده در ۱۰ مرداد به مصدق اعلام کردند:

«به شرط اینکه نخست وزیر از تصمیم خطرناک انحلال مجلس دست بر دارد حاضر هستیم به فوریت از نمایندگی مجلس شورای ملی استعفا کرده و از مجلس، مستقیماً خود را تسلیم زندان شما نمائیم». (روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۰ مرداد ۱۳۳۲)

ولی از آنجا که مصدق تصمیم جدی به منحل کردن مجلس در جهت اجرای طرح‌های بیگانگان داشت به این پیشنهاد شجاعانه که دستاویز انحلال مجلس را از دست او می گرفت پاسخی نداد. در شب هنگام روز ۱۰ مرداد حملات عوامل دولتی و ضرب و جرح مردم که در خانه آیت‌الله کاشانی گرد آمده بودند افزایش یافت و یکی از پیروان ایشان به نام محمد حدادزاده را با ضربات چاقو به قتل رساندند. (روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۳۲) آیت‌الله کاشانی روز ۱۱ مرداد بابرگزاری یک گفتگوی مطبوعاتی با خبرنگاران گفت:

«... آقایان، مقصود ما از مبارزه و قطع نفوذ انگلیس، اصلاح امور مملکت بود

واز وقتی که آقای مصدق مصدر کار شدند هیچگونه اصلاحاتی در شوون مختلف کشور به عمل نیامده است بلکه روز به روز وضع بدتر شده و حکومت دموکراسی ایران را که بعد از شهریور ۲۰ به وجود آمده بود مبدل به دیکتاتوری شدید کردند. یکی از اعمال آقای مصدق این است که قانون اساسی را زیر پا گذاشته است...

آقای مصدق استفاده از رادیوی دولتی را که با پول این ملت تهیه شده است منحصرأً برای تبلیغات از دولت خویش قرارداد و صدها بلندگو در خیابان ها به راه انداخته و مردم را به فراندوم تشویق می کند و اگر اقلیت بخواهد این عمل را انجام دهد مامورین انتظامی جلوگیری می کنند. چند شب است که بنا به خواهش مردم در منزل من جلسات سخنرانی منعقد می شود و به دستور دولت، احزاب تحت حمایت مامورین فرماندار نظامی به منزل من حمله می کنند و عده ای را مجروح می نمایند. چنانچه دیشب از پشت بام به منزل من حمله شد و یک نفر را در پامانر که عضو مجمع مسلمانان مجاهد بود کشتند.»

آیت الله کاشانی در آخر مصاحبه اظهار داشتند نظر به تضییقاتی که برای اشخاص فراهم آمده امشب جلسه سخنرانی در منزل من برگزار خواهد شد. (روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۳۲)

توطئه بیگانگان برای منحل کردن مجلس شورای ملی همچنین با برانگیختن عملیات روانی سازمان یافته و بکار گرفتن روزنامه ها و گروهک های مزدور و شبکه عوامل داخلی آنان همراه بود. در این دوران روزنامه های هوادار نهضت ملی بسیار محدود و رادیو هم در کنترل دستگاه دولتی بود و از این رو انگلیسی ها توانستند فضای سیاسی جامعه را از طریق انبوهی از روزنامه های وابسته به خود مسموم ساخته، رهبران نهضت و نمایندگان مدافع مجلس را مورد اتهام های ناروای گوناگون قرار دهند. این تبلیغات فریبکارانه موجب شد که ملت ایران نتواند از نهضت مردمی و ضد نفوذ بیگانه خود که سال ها برای موفقیت آن مبارزه کرده بود به درستی دفاع کند. **سرانجام مصدق**

توانست با این زمینه‌چینی‌ها و برقرار کردن فضای ارعاب در کشور، توسل به خشونت و درهم کوبیدن اجتماعات مسالمت آمیز که برای نشان دادن مخالفت با انحلال مجلس برگزار می شد روز ۱۲ مرداد رفراندوم فرمایشی خود را با پشتیبانی گسترده حزب توده در تهران برگزار کند. صندوق های اخذ رأی به گونه جداگانه بود و اصل مخفی بودن رأی که در همه نظام‌های انتخاباتی الزامی است رعایت نگردید. صندوق رأی برای موافقان انحلال مجلس در میدان سپه و برای مخالفان در مدرسه سپهسالار (بهارستان) گذارده شده بود. (روزنامه فرانسه زبان «لوموند» چاپ پاریس در شماره ۴ اوت ۱۹۵۳، روش‌های غیردموکراتیک در برگزاری این رفراندوم و موثر بودن تحریم آیت‌الله کاشانی را به روشنی تشریح کرده است.)

۸- صدور فرمان‌های عزل و نصب

انحلال مجلس هفدهم به تنهایی می‌توانست موجبات برکناری نخست وزیر از سوی شاه و انتقال قدرت دولتی را فراهم کند. طرحی که بی گمان از سوی انگلستان تهیه شده و شخص مصدق با کمک هواداران خود در مجلس و بهره گرفتن از حزب توده آن را گام به گام عملی ساخت. در آن هنگام رهبران نهضت ملی و بسیاری از مردم که در برابر اقدامات ویرانگر مصدق ایستادگی می کردند پیش‌بینی روشنی از انگیزه او در منحل ساختن مجلس نداشتند با این حال دکتر بقایی در نامه‌ای به دکتر صدیقی وزیر کشور با یادآوری این مجلات صدیقی در جلسه ۲۳ دی ۱۳۳۱ که در جلسه علنی مجلس گفته بود: «قصد تعطیل و فلج کردن مجلس به هیچ وجه در میان نبوده و نیست... و امیدوار هستم که جناب آقای دکتر بقایی برای همیشه بدانند که دکتر مصدق در صدد تضعیف مجلس مقدس ملی نیست»، افزود: «طبق مندرجات روزنامه‌ها امروز جنابعالی باید گزارش رسمی رفراندوم غیرقانونی را برای انحلال مجلس، همان مجلسی که آن حرف‌ها را زده بودید امضاء بفرمائید تا به استناد امضای شما جناب نخست‌وزیر بقیه این خیانت تاریخی را انجام بدهد. از اینجا دیگر فقط مربوط به خود شماست ...

بدیهی است با به خاطر آوردن بیانات آن روزهای خودتان اگر وجدانی باقی مانده باشد از امضای این عمل خلاف قانون خودداری خواهید فرمود و اگر هم خیلی فشار بیاورند همیشه برای جنابعالی یک راه باز است استعفا...^۱ ولی صدیقی به این تذکر ترتیب اثر نداد.

پس از صدور اعلامیه وزارت کشور و اعلان نتایج نهایی رفراندوم برای انحلال مجلس دوره هفدهم روز پنجشنبه ۲۲ مرداد و پخش خبر آن در ساعت ۹ بعدازظهر همان روز از رادیو ایران،^۲ (روزنامه اطلاعات، شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۳۲) فرمان نخست وزیری زاهدی و فرمان برکناری مصدق روز ۲۳ مرداد از سوی شاه صادر شد. همزمانی اعلان انحلال مجلس و صدور فرمان‌های عزل و نصب نه تنها یک قرینه بلکه دلیل قوی بر آن است که این رویدادها برنامه‌ریزی شده بوده و امروز با قاطعیت می‌توان گفت که اقدامات مصدق از یک سال پیش از آن یعنی متوقف ساختن انتخابات دوره هفدهم با یک تصویب نامه غیرقانونی در بسیاری از حوزه‌های انتخابیه و گرفتن اختیار قانونگذاری از مجلس به مدت یکسال و نیم با هدف به سستی کشیدن مجلس و حملات پی‌درپی به اجتماعات مسالمت‌آمیز مردم در خانه آیت‌الله کاشانی و سپس منحل ساختن مجلس از حلقه‌های زنجیر یک توطئه بوده و دارای هدفی به جز فراهم ساختن زمینه قانونی واگذاری قدرت دولتی از سوی مصدق به نخست وزیر

^۱ - روزنامه شاهد، چهارشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۳۲.

^۲ - اعلامیه وزارت کشور در روزنامه اطلاعات شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ چاپ شده است. به نوشته همین روزنامه پنجشنبه ۲۲ مرداد، ساعت ۶/۵ صبح امروز ابوالقاسم امینی کفیل وزارت در بار با مصدق دیدار و گفتگو کرد و نتایج گفتگو در نامه‌ای با هواپیما در همان روز برای شاه به کلاردشت فرستاده شد. امینی به مندرجات این نامه اشاره‌ای نکرده است ولی به احتمال قوی موضوع این نامه درخواست تأیید نتایج رفراندوم از شاه و صدور فرمان انحلال مجلس هفدهم بوده است. همین درخواست روز جمعه ۲۳ مرداد در نامه‌ای از سوی مصدق به پیشگاه شاه با امضای «چاکر» صورت گرفته و در آن درخواست صدور فرمان انتخابات دوره هفدهم شده است.

برگزیده شاه نبوده است.^۱ بی‌جهت نبود که آیت‌الله کاشانی در اعلامیه تاریخی و فتوای مذهبی قاطع خود در زمینه تحریم شرکت در رفراندوم که دو روز پیش از برگزاری آن انتشار یافت، رفراندوم را «خانه‌برانداز که با نقشه اجانب طرح‌ریزی شده است» توصیف کرد و «شرکت در آن را حرام و مُتَنافی مصلحت ملت و مملکت» دانست و دکتر بقایی در نامه‌ای به وزیر کشور در ۲۱ مرداد، انحلال مجلس را خیانت تاریخی مصدق خواند.

۹- پذیرش فرمان شاه

فرمان نخست وزیری زاهدی ساعت ۲۳ روز ۲۳ مرداد به وی ابلاغ می‌گردد. شاه به زاهدی همچنین پیام می‌دهد هرچه زودتر بر اوضاع نابسامان کشور مسلط شود و به ویژه مراقبت کند به جان مصدق آسیبی نرسد. زاهدی صبح روز بعد در جلسه‌ای تصمیم می‌گیرد فرمان برکناری مصدق ساعت ۲۳ شب ۲۴ مرداد به وسیله سرهنگ نصیری به مصدق ابلاغ گردد تا هیئت دولت او نیز که در تابستان تا دیر وقت در خانه مصدق جلسه دارند در جریان امر قرار گیرند. نصیری دقایقی پس از ساعت ۲۳ به خانه مصدق می‌رسد و از رئیس انتظامات وی می‌خواهد اجازه دیدار او با مصدق را بدهد

^۱ - در خاطراتی که از سوی مامورین سرویس‌های جاسوسی انگلیس و آمریکا در زمینه این رویدادها منتشر گردیده نقش کلیدی دولت انگلستان و عوامل داخلی آن در طراحی و اجرای توطئه انحلال مجلس و ترور شخصیت سران نهضت ملی ایران به‌گونه کامل پنهان نگاهداشته شده است. «سی ام وودهاوس» در بخشی از کتاب خود زیر عنوان «Something Ventured»: انتشارات گرانا، سال ۱۹۸۲ که هواداران مصدق آن را با عنوان جعلی «اسرار کودتای ۲۸ مرداد» منتشر کرده‌اند و همچنین «کرمیت روزولت» در یادداشت‌های خود زیر عنوان «Counter coup ضد کودتا» که هواداران مصدق با تحریف عنوان، آن را به نام «کودتا در کودتا» منتشر کرده‌اند نقش کلیدی انحلال مجلس در براندازی نهضت ملی ایران را مسکوت گذارده‌اند. به ویژه یادداشت‌های کرمیت روزولت بیشتر داستان سربایی و آکنده از نکات خلاف واقع و دروغ‌پردازی است. او حتی به بسیاری از واقعیت‌هایی که در روزنامه‌های ایران ثبت شده و یا اسنادی که پس از ۲۸ مرداد منتشر شده است توجه نداشته است. این گزارش‌ها اصولاً با این انگیزه منتشر شده‌اند که شخص مصدق را به‌عنوان قربانی اقدامات انگلیس و آمریکا معرفی کرده و مداخله این دو کشور برای براندازی نهضت ملی ایران را پنهان سازند. به همین دلیل است که با گذشت ۵۰ سال، این دو دولت اسناد سرویس‌های مخفی خود را در زمینه این رویدادها منتشر نکرده‌اند.

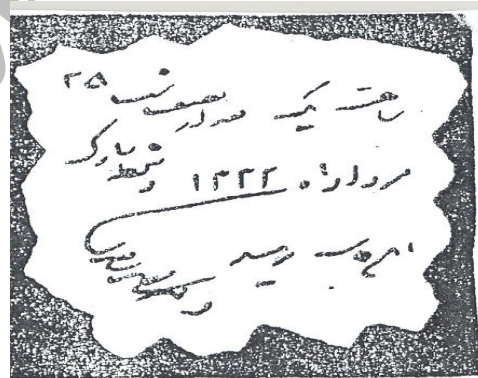
وهنگامی که از دیدار مستقیم او جلو گیری می کنند فرمان سربه مهر را برای ابلاغ به مصدق به رئیس انتظامات خانه اوتحویل می دهد. مصدق مدتی او را بلا تکلیف نگاه می دارد که شاید می خواسته است هیئت وزیران خانه او را ترک کنند و یا از جهت شیوه برخورد با این فرمان با ستاد پنهانی خود مشورت کند ولی سرانجام روی پاکت آن رسید می دهد. متن این رسید که تصویر آن سال ها بعد انتشار یافت چنین است:

«ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ دستخط مبارک به

اینجانب رسید. دکتر محمد مصدق»^۱.


او از یک سو این فرمان را «دستخط مبارک» نامید و عنوان «نخست وزیر» را هم از دنباله اسم خود حذف کرد که به معنی پذیرش فرمان شاه و پایان یافتن نخست وزیری وی بوده است از همین رو از این تاریخ دیگر هیچ سخنی با مردم نگفت و پیامی برای ملت نفرستاد. بنابراین مصدق پس از دریافت فرمان برکناری خود دیگر سمتی نداشت که در نیمه شب ۲۵ و یا روز ۲۸ مرداد کودتایی برای براندازی دولت او انجام شده باشد. و از سوی دیگر با پنهان کردن این فرمان و دستگیری حامل آن، صبح روز ۲۵ مرداد اعلامیه ای از سوی دولت او منتشر شد که اقدام نصیری در ابلاغ فرمان برکناری

^۱ - تصویر این رسید به خط مصدق پس از گذشتن ۴۰ سال از این رویداد تاریخی در سال ۱۳۷۳ از سوی مرحوم ابراهیم صفائی در کتاب زندگینامه سپهد زاهدی برگ ۱۲۹ به چاپ رسید که در اینجا آورده می شود.



را بی هیچ دلیلی، کودتا توصیف کرد.^۱ (روزنامه اطلاعات، ۲۵ مرداد ۱۳۳۲) پنهان کاری شدید مصدق در مورد فرمان برکناری خود این گمان را تقویت می‌کند که دستگیری نصیری که رسید ابلاغ این فرمان را در دست داشته برای جلوگیری از آشکار شدن خبر صدور و ابلاغ این فرمان بوده است. اگر این رسید به دست زاهدی می‌افتاد و وی به دلیل ناآگاهی از اسباب‌چینی‌های مصدق در روزهای آینده آن را در روزنامه‌ها منتشر می‌ساخت ادامه اجرای طرح انگلستان و زمینه سازی‌ها برای واگذاری قدرت دولتی از

۲- اعلامیه دولت بدون ذکر نام یک مقام مسئول یعنی شخص نخست‌وزیر و یا وزیر کشور صادر شده است.


 تاریخ ۲۵/۵/۳۲
 شماره ۱۰۷۲۰۰۵
 پیوست
نخست‌وزیر

ستاد ارتش

مقتضی است به‌همین منوط اکیداً دستور فرمایید که به

مراقبت را بعمل آورند که از فرار سرلشکر زاهدی جلوگیری

شود. چنانچه تسامحی در این باب بعمل آید موجب

مسئولیت شدیدی خواهد بود. نخست‌وزیر

[Handwritten Signature]

نامه دکتر مصدق به ستاد ارتش در جلوگیری از فرار زاهدی

سوی مصدق به زاهدی به خطر می افتاد. اگر مصدق فرمان برکناری خود را که در برابر آن رسید داده بود پنهان نمی کرد و به آگاهی وزیران خود می رساند و در روزنامه‌ها هم منتشر می شد چگونه می توانست در حالی که دیگر هیچ سمت دولتی نداشت دستور دستگیری نصیری را صادر کند و سپس مدعی گردد که وی با ابلاغ این فرمان کودتا کرده است؟ آیا در این صورت ملت ایران، نمایندگان مجلس و مطبوعات چنین ادعای بی پایه‌ای را که به جوک سیاسی شباهت داشت از او می پذیرفتند؟ اعلامیه دولت مصدق در صبح روز ۲۵ مرداد کاملاً خلاف واقع بوده است. نه زاهدی دستور دستگیری مصدق را داده و نه اشغال خانه مصدق که به یک دژ تسخیر ناپذیر تبدیل شده بود و یا دستگیری او برای زاهدی و یا سرهنگ نصیری امکان پذیر بوده است.

با وجود طرح عنوان کودتا، مصدق در عمل هم فرمان شاه را پذیرفت و کوچکترین اقدامی برای خنثی کردن آن انجام نداد. اگر او حقیقتاً براین باور بود که شاه حق صدور فرمان برکناری او را ندارد و یا اقدام سرهنگ نصیری را کودتا می دانست حداقل می بایست یک یا دو اقدام زیر را انجام دهد:

نخست آنکه - چون به دلیل تهدید شاه از سوی نمایندگان اقلیت مخالف رفراندم، شاه حاضر نشده بود پیرو نامه ۲۳ مرداد مصدق، فرمان انحلال مجلس را صادر کند، بنابراین مجلس کماکان به اعتبار خود باقی بود و با بودن مجلس، شاه حق صدور فرمان برکناری نخست وزیر موجود را نداشت. در این صورت مصدق می توانست با وجود اعتبار و رسمیت مجلس، فرمان نخست وزیری زاهدی و برکناری خود را بی اعتبار اعلام کند بی آنکه نیازی به هرگونه برخورد عملی و سیاسی دیگری وجود داشته باشد. زیرا با وجود مجلس، همه موافقان و مخالفان بر این باور بودند که شاه حق برکنار ساختن نخست وزیر را ندارد. شگفتی برانگیز این است که در صبح همین روز ۲۵ مرداد و در حالی که مصدق فرمان برکناری خود را در دست داشت، در مقام استوار ساختن آن بر آمد و اعلامیه انحلال مجلس شورای ملی را که شاه از صدور

آن خودداری کرده بود منتشر کرد تا آنکه مخالفان انحلال مجلس نتوانند نسبت به تصمیم شاه در مورد برکناری مصدق در صورت افشای خبر آن اعتراض کنند و حوادثی مانند قیام ۳۰ تیر تکرار نگردد.^۱

دوم آنکه - فرمان برکناری خود ونخست وزیری زاهدی را مردود اعلام کند و در رسانه‌ها از هواداران میلیونی خود که برحسب ادعای او رأی به انحلال مجلس دادند بخواهد او را در ادامه مسئولیت نخست وزیری یاری داده و پشتیبانی کنند. در این صورت حداقل این بود که حزب توده از او حمایت می‌کرد و ادامه کار او تضمین می‌شد. ولی مصدق نه تنها فرمان برکناری خود را از مردم پنهان کرد بلکه در جلسه صبح روز ۲۵ مرداد هنگامی که هیئت وزیران در خانه او گرد آمدند درحالی که از نظر قانونی تکلیف داشت فرمان برکناری را به وزیران خود اطلاع دهد هیچ اطلاعی از فرمان مزبور به آنان نداد و به دیگر سخن، کابینه خود را نیز نامحرم دانست. به نوشته «شون» خبرنگار آمریکایی آسوشیتدپرس، مقامات دولتی، در مورد شایعه صدور فرمان نخست وزیری زاهدی که روز ۲۵ مرداد مطرح شده بود اظهار بی‌اطلاعی کردند. (روزنامه اطلاعات، ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ برگ ۱۲) صدیقی وزیر کشور در این زمینه می‌گوید:

«مطلقاً در باره فرمان ملوکانه دائر برعزل آقای دکتر مصدق از سمت نخست وزیری سخنی گفته نشده اما آنچه درباره آگاهی من از جریان سؤال فرموده‌اید پیش از این نوشته‌ام که در خانه جناب آقای نخست وزیر، افواها موضوع دستخط را که بهانه ورود به خانه بوده است شنیدم و از آقای دکتر مصدق پرسیدم موضوع

^۱ - در تیرماه سال ۱۳۳۱، مصدق به هنگام معرفی کابینه خود به شاه درخواست کرد وزیر جنگ را خود او تعیین کند. پس از چندساعت گفتگو، شاه زیربار نرفت و مصدق بی‌مشورت با آیت‌الله‌کاشانی و مجلس استعفاى خود را اعلام کرد و به خانه خود رفت. ولی با رهبری آیت‌الله‌کاشانی و نمایندگان اقلیت مجلس، مردم در برابر احمد قوام که اکثریت مجلس به او رأی تمایل داده و شاه به او فرمان نخست‌وزیری داده بود قیام کردند. حکومت چند روزه قوام سقوط کرد و مصدق بار دیگر در پرتو پشتیبانی آیت‌الله‌کاشانی و مجلس توانست از خانه خود به قدرت باز گردد.

دستخط چه بوده؟ فرمودند: چیزی نبود! (روزنامه اطلاعات، ۸ اردیبهشت ۱۳۳۳)

۱۰- هموار کردن راه‌نخست وزیری زاهدی

با منحل کردن مجلس و صدور فرمان‌های شاه و پذیرش فرمان برکناری از سوی مصدق و با مطرح کردن عنوان دروغین و خلاف واقع کودتا در صبح روز ۲۵ مرداد در رسانه‌ها، مصدق در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد در مقام اجرای سناریوی طراحی شده از سوی انگلستان برآمد تا بتواند قدرت دولتی را به زاهدی تسلیم کند. دولت انگلستان و عوامل داخلی آن که این عملیات را کارگردانی می‌کرده‌اند در نهایت نوعی ارتباط و هماهنگی میان مصدق و زاهدی برقرار ساخته‌اند.^۱ یادداشت‌های اردشیر زاهدی که رویدادهای ۲۳ تا ۲۸ مرداد و شرح اقدامات زاهدی را با دقت تدوین کرده است^۲ نشان می‌دهد که وی پس از دریافت فرمان نخست وزیری خود در ساعت ۱۱ شب مرداد، صبح روز بعد سرتیب محمد دفتری را که برادر زاده واز نظامیان مورد اعتماد مصدق بود به ریاست شهربانی کل کشور منصوب کرد و این نخستین حکمی بود که از سوی زاهدی صادر شد. دفتری در این هنگام از سوی مصدق در سمت فرمانده گارد مسلح گمرک قرار داشت. زاهدی همچنین سرلشکر باتمانقلیچ را به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد تا از طریق این پُست‌های کلیدی بتواند نیروهای شهربانی و ارتش را به کنترل خود درآورد و قدرت نخست وزیری را در اختیار گیرد. ولی واقعیت این بوده است که خود او به صورت نیمه پنهانی به سر می‌برد و هیچ نیروی نظامی یا سیاسی در

^۱ - این به معنی آن نیست که میان شخص مصدق و زاهدی تبانی وجود داشته و این دو در روند واگذاری قدرت دولتی با یکدیگر همکاری کرده باشند. چارچوب طرح براندازی نهضت ملی ایران از سوی انگلستان تدوین شده و در روند اجرای آن سرانجام توانسته‌اند در اردیبهشت سال ۱۳۳۲ موافقت آمریکایی‌ها را برای اجرای این طرح به دست آورند. تشریح جزئیات این طرح و نقش اشخاصی که در آن تأثیر گذار بوده‌اند نیازمند یک کتاب تفصیلی است که خوشبختانه اسناد و مدارک آن در اختیار پژوهشگران تاریخ معاصر می‌باشد.

^۲ - این یادداشت‌ها در نشریه اطلاعات ماهانه، شماره‌های ۱۱۴ تا ۱۲۰ در سال ۱۳۳۶ انتشار یافته است.

اختیار نداشت تا بتواند تصمیم‌های خود را به‌عنوان نخست وزیر به مورد اجرا گذارد و هنگامی که این اشخاص از سوی زاهدی به شهربانی و ستاد ارتش برای به دست گرفتن پست‌های خود رفتند عملاً با درهای بسته روبرو بودند. زیرا ریاحی رئیس ستاد ارتش، فرماندار نظامی و رئیس شهربانی که همگی از سوی مصدق به کار گمارده شده بودند به باور اینکه مصدق همچنان نخست وزیر است به کار خود ادامه می‌دادند. در این اوضاع، زاهدی از این که بتواند کاری در تهران انجام دهد ناامید شد. شاه هم کشور را ترک کرده بود. بنابراین زاهدی تصمیم گرفت فرمان نخست وزیری خود را در اختیار خبرنگاران داخلی و خارجی قرار دهد و در همان روز ۲۵ مرداد به اطرافیان معدود خود می‌گوید:

«توقف ما در تهران با تضییقات و محدودیت‌هایی که برایمان وجود دارد به‌نظر من اشتباه است... صلاح ما در این است که به یکی از استان‌ها که قوای نظامی بیشتری در آن متمرکز است و موقعیت آن برای عملیات نظامی و دفاعی مناسب‌تر است برویم و با آگاه ساختن مردم از حقیقت امر، جمعیت یا حکومتی به نام ایران آزاد تشکیل بدهیم...» (پنج روز بحرانی، اطلاعات ماهانه، شماره ۱۱۶).

زاهدی برای اجرای این برنامه سرهنگ فرزنانگان را به کرمانشاه و فرزند خود اردشیر را به اصفهان روانه می‌کند تا فرمان نخست وزیری خود را به فرماندهان لشکرهای مستقر در این دو استان نشان دهند و از آنان برای کمک و پذیرایی زاهدی استمداد کنند. (پنج روز بحرانی، اطلاعات ماهانه، شماره ۱۱۶) این برنامه‌ریزی‌ها نشان می‌دهد زاهدی از برنامه‌ریزی دقیق و کامل مصدق برای روزهای آینده در ناآگاهی به سر می‌برده است. تحرکات زاهدی در تهران به گونه کامل زیر نظر انگلیسی‌ها و مصدق

بوده است.^۱ (امیدها و ناامیدها، برگ ۱۴۴) پیش از این دیدیم که روز ۲۹ تیر ماه فرستادگان مصدق با معظمی رئیس مجلس دیدار کردند و معظمی با زاهدی توافق کرد که به تحصن در مجلس پایان دهد و با اتومبیل رئیس مجلس محوطه بهارستان را ترک کند. در همان روز زاهدی در پاسخ خبرنگاران که پرسیده بودند به کجا می‌روید؟ می‌گوید فعلاً به منزل می‌روم تا به بینم چه می‌شود. (روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۲۹ تیر ۱۳۳۲) شش روز بعد هم زاهدی به معظمی رئیس مجلس اطلاع می‌دهد که از تحصن مجدد در مجلس منصرف شده و خیال مراجعت به عمارت بهارستان را ندارد و در منزل خود به سرخواهد برد. (روزنامه اطلاعات، شنبه ۳ مرداد ۱۳۳۲) بنابراین زاهدی در تهران زیر نظر و کنترل کامل فرمانداری نظامی و مأمورین شهربانی بوده و هیچ اتهامی نداشت که او را دستگیر یا مورد پیگرد قرار دهند. ولی هنگامی که مشخص شد زاهدی می‌خواهد از تهران به کرمانشاه برود مصدق که حضور زاهدی را در تهران برای اجرای برنامه‌های خود در روزهای آینده و تسلیم قدرت دولتی به وی لازم می‌دانست بی‌درنگ روز ۲۶ مرداد به ستاد ارتش دستور داد که نهایت مراقبت را به عمل آورند تا از فرار زاهدی جلوگیری شود.^۲ این نامه، حکم دستگیری زاهدی نبود. زاهدی بازداشت هم نبود که از فرار او جلوگیری شود. او آزاد بود و با خبرنگاران هم گفتگو می‌کرد. خبرنگار رویتر در تهران گزارش داد:

«زاهدی که خود را رقیب دکتر مصدق می‌دانست اخیراً در یک کنفرانس

^۱ - دکتر کریم سنجابی که از یاران و نزدیکان مصدق بوده است در خاطرات خود در این زمینه تصریح کرده است: «یک نفر از خود عوامل کودتا که نمی‌دانم چه شخصی بود، با مصدق ارتباط محرمانه داشت و جریان‌ها را مرتباً به وسیله تلفن به او خبر می‌داد»

^۲ - متن نامه مصدق به ستاد ارتش به شماره ۱۷۲۰۶ به تاریخ ۳۲/۵/۲۶ چنین است: «مقتضی است به مأمورین مربوط اکیداً دستور فرمائید نهایت مراقبت را به عمل آورند که از فرار سرلشگر زاهدی جلوگیری شود. چنانچه تسامحی در این باب به عمل آید موجب مسئولیت شدید خواهد بود. نخست وزیر (امضاء) این نامه در مجموعه نامه‌های مصدق که از سوی نشر هزاران در سال ۱۳۷۴ انتشار یافته در برگ ۴۱۴ کلیشه شده است.

مطبوعاتی که در محلی مخفی تشکیل شد ادعا کرد او نخست وزیر قانونی

ایران است». (روزنامه اطلاعات، شنبه ۳ مرداد ۱۳۳۲)

در راستای دستور مصدق به ستاد ارتش، فرمانداری نظامی روز ۲۷ مرداد با صدور اعلامیه‌ای بدون ذکر هیچ دلیل یا اتهامی حضور زاهدی را در فرمانداری نظامی ضروری اعلام و برای معرفی وی پاداش نقدی تعیین کرد و این در حالی بود که اگر زاهدی با اتهامی روبرو بود و یا قصد دستگیری او را داشتند می‌توانستند همان هنگامی که از مجلس بیرون آمد او را تعقیب و دستگیر کنند. چنانکه فرمانداری نظامی روز ۲۵ مرداد دکتر مظفر بقایی را با آنکه مصونیت پارلمانی داشت در داخل مجلس دستگیر و زندانی کرد. یاران نزدیک مصدق نیز به جدی نبودن اقدامات فرمانداری نظامی درباره زاهدی اعتراف کرده‌اند.^۱ (امیدها و ناامیدی‌ها، برگ ۱۴۴)

در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد چه رویدادی رخ داده بود که مصدق و فرمانداری نظامی او این چنین نسبت به ضرورت حضور زاهدی در تهران یا فرمانداری نظامی حساسیت نشان داده‌اند؟ آیا صدور فرمان نخست وزیری زاهدی می‌توانست مبنایی برای چنین دستورهایی باشد؟ اگر مصدق حقیقتاً می‌خواست مانعی در راه به قدرت رسیدن زاهدی ایجاد کند به راحتی می‌توانست فرمان برکناری خود را رد کند و از مردم برای ادامه نخست‌وزیری خود کمک بخواهد. در اینصورت حضور زاهدی و چند تن اطرافیان او در تهران که به گونه نیمه پنهان زندگی می‌کردند برای دولتی که ارتش، نیروهای شهربانی و قدرت دولتی را در اختیار داشت چه خطری می‌توانست داشته باشد؟ ولی هنگامی که مصدق مردم و حتی همکاران و هیئت وزیران خود را در بی‌خبری نگاه

^۱ - سنجابی در خاطرات خود در پاسخ به این پرسش که آیا معظمی بدون اجازه مصدق زاهدی را از مجلس بیرون فرستاد می‌گوید: «نخیر بدون اجازه مصدق نبود. من در منزل دکتر مصدق بودم که معظمی رئیس مجلس آمد و به او گفت اجازه بدهید او را از مجلس خارج کنیم بعد هم که از مجلس بیرون آمد شما هر کارش می‌خواهید بکنید مصدق هم اجازه داد. وی سپس می‌افزاید ... برای گرفتن جایزه‌ای معین شد و همه جا هم دنبال او می‌گشتند ولی آن طوری که باید دنبالش نبودند». امیدها و ناامیدی‌ها، برگ ۱۴۴.

می‌دارد چگونه می‌توان باور کرد او قصد رویارویی با نخست وزیر شدن زاهدی را داشته است؟ یاران و هیئت وزیران مصدق از صدور فرمان برکناری او ناآگاه بوده‌اند و بنابراین مصدق می‌توانسته است با پنهان کردن این فرمان آنان را در بی‌خبری نگاه دارد. ولی شگفت‌انگیزتر این است مصدق در شب هنگام ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ در دیدار با لویی هندرسن سفیر آمریکا در ایران که قطعاً از برکناری او و صدور فرمان نخست وزیری زاهدی آگاهی کامل داشته‌است دست به پنهان کاری می‌زند و صدور فرمان برکناری خود را انکار می‌کند. لویی هندرسن در بخشی از گزارش بسیار با اهمیتی که ساعت ۱۰ شب ۲۷ مرداد پس از دیدار با مصدق به وزارت خارجه آمریکا فرستاده است گفتگوی خود را با وی چنین نقل کرده است:

«از مصدق پرسیدم آیا او دلیلی دارد که به پندارد شاه فرمان عزل او از مقام نخست‌وزیری و نشان دادن زاهدی به جای او را صادر کرده است؟ مصدق گفت که خودش هیچ‌گاه چنین فرمانی را ندیده است و فرقی نمی‌کرد اگر می‌دید. موضع او از مدت‌ها پیش این بوده که شاه فقط یک مقام تشریفاتی است و حق ندارد به مسئولیت خودش فرمان تغییر دولت را صادر کند. گفتم به‌ویژه به این نکته علاقه‌مندم و می‌خواهم گزارش دقیقی برای دولت ایالت متحده ارسال کنم. پرسیدم آیا درست فهمیده‌ام که: (الف) او اطلاع رسمی ندارد که شاه فرمانی صادر و او را از نخست‌وزیری معزول کرده است. (ب) ولو اینکه اطلاع می‌یافت که شاه چنین فرمانی را صادر کرده است، در اوضاع و احوال فعلی این فرمان را بی‌اعتبار اعلام می‌کرد؟ پاسخ داد: «دقیقاً همین‌طور است». (اسناد روابط خارجی آمریکا درباره نهضت ملی شدن نفت ایران، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۱۰۴۶)

این در حالی است که مصدق در شب هنگام ۲۴ مرداد فرمان برکناری خود را دریافت کرده و به خط خود رسید آن را داده بوده است. پنهان کاری مصدق در مورد فرمان برکناری خود در برابر سفیر آمریکا در ایران از رازهای این رویداد تاریخی است که در این نوشته کوتاه فرصت پرداختن به انگیزه‌های آن نیست. پژوهشگران تاریخ

معاصر می‌توانند با بررسی اسناد و مدارک فراوان تاریخی که در دست است انگیزه این پرده پوشی را آشکار کنند.

بنابراین دستور مصدق به ستاد ارتش در ۲۶ مرداد و اعلامیه فرماندار نظامی در ۲۷ مرداد بر ضرورت حضور زاهدی در تهران انگیزه‌ای به‌جز فراهم ساختن زمینه اجرای برنامه‌های پیش‌بینی شده برای روز ۲۸ مرداد نداشته است. اقدام‌های دیگر مصدق در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد برای هموار کردن راه به‌قدرت رسیدن زاهدی در چند سو به شرح زیر متمرکز گردیده است:

یکم - بازداشت دکتر مظفر بقایی

دکتر بقایی نقش فعالی در پیروزی نهضت ملی ایران و سمت وسو دادن به رویدادهای کشور در این دوران داشت و در روند رویدادهای قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ نقش موثری در ناکام ساختن نخست‌وزیری احمد قوام و روی کار آوردن دو باره مصدق ایفاء کرده بود. مامورین فرمانداری نظامی به دستور مصدق در ساعت ۱۵:۰۶ بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد ۳۲ دکتر بقایی را در مجلس بازداشت کرده و به زندان بردند. (روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲) به این ترتیب اصل مصونیت پارلمانی نمایندگان مجلس برای نخستین بار در دوران مشروطیت از سوی مصدق در جهت اجرای طرح‌های بیگانگان زیر پا گذارده شد.

دوم - سرکوب حزب توده

سران حزب توده که به‌دلیل تبعیت کورکورانه از سیاست‌های بیگانه و پیروی از اندیشه‌های جزم‌گرایانه مارکسیستی از شناخت درست واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی کشور ناتوان بودند اطلاعاتی در زمینه به‌قدرت رسیدن احتمالی زاهدی در روزهای آینده به‌دست آورده و آن‌گونه که سپس مدعی شدند به‌مصدق پیشنهاد کمک و اقدام

داده‌اند. ولی مصدق پس از آنکه در دوران نخست وزیری خود با استفاده ابزاری از این حزب به رویارویی با هواداران اصیل نهضت ملی پرداخت و امنیت ملی کشور ما را به خطر انداخت به‌ویژه هنگامی که عوامل انگلستان در روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد پس از خارج شدن شاه از کشور حداکثر بهره‌برداری را از حزب توده برای بی ثبات کردن جامعه و تحریک احساسات مردم نسبت به وضع موجود انجام دادند، با در نظر گرفتن این واقعیت که تاریخ مصرف حزب توده از نظر انگلیسی‌ها به پایان رسیده بود مصدق روز ۲۷ مرداد دستور سرکوب تظاهرات هواداران حزب توده را صادر کرد و این دستور با شدت اجرا شد^۱ (روزنامه اطلاعات، سه‌شنبه ۲۷ مرداد ۳۲) تا هرگونه حرکت و اقدام خودسرانه احتمالی این حزب نیرومند در راه به قدرت رسیدن زاهدی خنثی گردد.^۲ رد پیشنهادهای کمک حزب توده در روز ۲۸ مرداد در همین راستا بوده است. سران این حزب روز ۲۸ مرداد تماس‌های گوناگونی با مصدق برقرار کرده و از وی خواسته‌اند به آنان فرصت داده شود به رویارویی با گروههایی که در این روز به سود شاه وارد صحنه شده بودند پردازند که هر بار با پاسخ منفی مصدق روبرو می‌شود.^۳ (جوانشیر، ۳۱۳-۳۱۱)

^۱ - اعلامیه فرمانداری نظامی در زمینه جلوگیری از هرگونه تظاهرات که به‌گونه روشن متوجه افراد حزب توده بود صبح روز ۲۷ مرداد صادر شد و بعد از ظهر همان روز به‌مورد اجرا گذارده شد. باری روبین، جنگ قدرت‌ها در ایران، برگ ۸۲

^۱ - روزنامه کیهان ۲۹ مرداد ۱۳۳۲ در گزارش تفصیلی خود در زمینه سرکوب هواداران حزب توده در بعد از ظهر ۲۷ مرداد یادآور شده است که: «در این جریان عده کثیری بازداشت شدند.» کیانوری از سران حزب توده نیز در خاطرات خود (صفحه ۲۶۸) تأکید کرده است روز ۲۷ مرداد نزدیک به ۶۰۰ نفر از افراد، مسئولین و کادرهای حزب دستگیر شدند و این امر ضربه بسیار بزرگی بر ارتباطات حزب وارد آورد.

^۲ - در خاطرات نقل شده از کیانوری رهبر این حزب جزئیات تماس‌ها بازگو شده که کوتاه شده آن چنین است: «اولین فکر ما این بود که باید با این جریان مقابله کنیم. ولی با توجه به دستور روز گذشته دکتر مصدق دایره به سرکوبی تظاهرات ضد درباری و با عمل وحشیانه فرمانداری نظامی و پلیس قرار شد فوراً با دکتر مصدق تماس گرفته شود. من با دکتر مصدق از همان راه همیشگی تماس گرفتم و به او گفتم... دستور دیروز شما مانع بزرگی

سوم - فریب دادن یاران و هواداران خود

مصدق در روز ۲۸ مرداد از همه هواداران خود می‌خواهد در خانه بمانند و کسی به خیابان‌ها نیاید تا برنامه‌ریزی‌های این روز بی هیچ مانعی به مورد اجرا گذارده شوند. (سنجایی، امی‌ها و ناامیدی‌ها، برگ ۱۴۴) یاران و اطرافیان مصدق نیز که او را در اقدامات خلاف قانون اساسی و ضد میهنی همراهی کرده و روز ۲۸ مرداد خود را در پایان راه و در خطر می‌دیده‌اند از آنجا که از برنامه‌ریزی‌های پشت پرده او در نا آگاهی کامل به سر می‌برده‌اند اصرار فراوان داشته‌اند که مصدق از مردم کمک بخواهد تا به خیال خود از سقوط دولت او جلوگیری کنند ولی در برابر همه تلاش‌های آنان تا واپسین لحظاتی که برنامه از پیش تعیین شده به مورد اجرا درآید و زاهدی بتواند قدرت دولتی را به دست گیرد مصدق آنان را سرگرم کرده و از پذیرش درخواست آنان خودداری کرده است. در این مورد گواهی یکی از یاران نزدیک او که شاهد و حاضر در خانه مصدق

برای ماست. خواهش می‌کنیم فوراً طی اعلامیه کوتاهی از رادیو، مردم را به کمک و پشتیبانی دعوت کنید. دکتر مصدق با تمام صراحت پاسخ داد:

«آقا شما را به خدا کاری نکنید که پشیمانی بیاورد. این جریان بی اهمیتی است. همه نیروهای امنیتی وفادارند و این جریان به زودی برطرف می‌شود. اگر شما به میدان بیایید برادرکشی می‌شود و من مجبورم دستور سرکوبی بدهم. خون‌ها ریخته خواهد شد و من مسئولیت هیچ چیز را به عهده نمی‌گیرم. «ما باز هم با مصدق تماس گرفتیم... و از او خواستیم که دستور دهد به نیروهای توده‌ای اسلحه داده شود تا مهاجمان را سرکوب کنیم و قبل از هر چیز طی اعلامیه کوتاهی مردم را به کمک فراخواند... دکتر مصدق در تلفن دوم گفت:

«فرماندهان نیروهای انتظامی همه به من اطمینان داده‌اند که از ناحیه ارتش هیچ خطری نیست و جریانی در شهر می‌گذرد به زودی خاموش می‌شود. نباید روی نفت آتش ریخت...»

ما که هر لحظه منتظر بودیم که نیروهای وفادار مصدق در ارتش وارد عمل شوند باز هم با مصدق تماس گرفتیم. این بار او به ما گفت:

«آقا همه به من خیانت کرده‌اند. شما اگر کاری از دستتان بر می‌آید بکنید شما به وظیفه میهن پرستانه خود هر طور صلاح می‌دانید عمل کنید.»

در پاسخ خواست مبرم من که لااقل پیامی به مردم بفرستید و کمک بخواهید تلفن قطع شد و ما دیگر نتوانستیم با او تماس بگیریم.»

بوده است بسیار گویاست:

«ولی در آن روز واضح بود که دکتر مصدق مردم را در صحنه نمی‌خواهد. از همان ساعات اول که خبر آشوب به نخست وزیری رسید تمام آنهایی که در آن روز در خانه نخست‌وزیر (بودند) بارها و بارها، تک تک ویا دسته جمعی از او خواهش کردند اجازه دهد مردم را به کمک به طلبیم موافقت نکرد حتی حاضر نشد اجازه دهد با رادیو مردم را با خبر سازیم. من هنوز قیافه خشمناک دکتر فاطمی را در خاطر دارم که پس از آنکه اصرارش برای با خبرکردن مردم به جایی نرسیده بود از اتاق دکتر مصدق خارج شده فریاد زد: «این پیرمرد آخر همه ما را به کشتن می‌دهد» (زیرک‌زاده، ۳۱۱)

۱۱- تسلیم نیروهای نظامی و شهربانی به زاهدی

در حالی که مصدق روز ۲۸ مرداد همه درخواست‌ها و پافشاری هواداران و اطرافیان خود را برای رویارویی با هواداران شاه بدون پاسخ گذارد، گام‌های نهایی را برای تسلیم نیروهای نظامی و شهربانی به زاهدی برداشت. پیش از این دیدیم که زاهدی روز ۲۴ مرداد حکم ریاست شهربانی سرتیپ محمد دفتری را صادر کرده بود. در شرایطی که مصدق توانسته بود هواداران و رهبران اصلی نهضت ملی ایران را سرکوب و حزب توده هوادار خود را نیز با ضربات سختی روز ۲۷ مرداد از کار انداخته و بی اثر ساخته و همه موانع را از سرراه زاهدی بر دارد، روز ۲۸ مرداد به مقامات مربوط از دولت خود دستور داد حکم ریاست شهربانی کل کشور را برای سرتیپ محمد دفتری صادر کنند و مسئولیت فرمانداری نظامی یعنی ارتش نیز به او واگذار شود. یادداشت‌ها و خاطرات منتشر شده اشخاصی که در اجرای این دستورها نقش داشته‌اند در دست می‌باشد که از چند سوبه آنها پرداخته می‌شود.

دکتر کریم سنجابی در خاطرات خود در این زمینه می‌گوید:

«من آنجا خدمت مصدق بودم که تلفن زنگ زد. وصل به تلفن یک بلندگو بود. شنیدم سرتیپ ریاحی است که صحبت می‌کند. ریاحی به او گفت: اجازه بدهید ما تیمسار دفتری را دستگیر بکنیم. می‌دانیم دفتری پسر عموی مصدق بود. مصدق گفت چه کار کرده است؟ گفت: در این کار آلوده است.

○ توی کدام کار؟

○ توی همان عمل کودتا و توطئه‌ها. مصدق گفت بگیرید.

○ ایشان هنوز رئیس گارد گمرک بود آن موقع هنوز رئیس شهربانی نشده

بود؟

○ نخیر نشده بود. فردا صبح من نزد مصدق رفتم توی پله‌ها به همین سرتیپ دفتری برخورددم دیدم گریه می‌کند. گفتم چرا گریه می‌کنی؟ گفت من جگرم می‌سوزد. عموی من مورد تهدید قرار گرفته و حالا می‌خواهند مرا دستگیر کنند. من رفتم به مصدق گفتم تیمسار دفتری در راهرو ایستاده و گریه می‌کند. گفت بگو بیاید تو. با او وارد اتاق شدیم. مصدق بلافاصله به او گفت: چه خبر است عمو جان؟ برو شهربانی را تحویل بگیر. به ریاحی هم تلفن کرد و گفت: آقای ریاحی شهربانی تحویل دفتری است. وقتی دفتری می‌خواست بیرون برود من همراه او رفتم. گفتم می‌دانید دیروز حکم دستگیری شما را دادند. امروز مصدق خودش امنیت این شهر و مملکت را به دست شما سپرده است. شما اگر شرف دارید باید از او محافظت کنید. گفت انشاءالله کوتاهی نمی‌کنم. (سنجایی، امیدها و ناامیدی‌ها، ۱۴۵)

از سوی دیگر سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش گفتگوی خود با مصدق و دستور

وی برصدور فرمان ریاست شهربانی دفتری را چنین نقل می‌کند:

« زاهدی که هنوز در اختفا بسر می‌برد حکم ریاست شهربانی او (دفتری) را

صادر می‌کند و او نزد مصدق می‌رود و یک کُمدی بازی می‌کند. کلاهش را زمین

می‌زند که قربان مملکت دارد از بین می‌رود. حضرتعالی دستور بفرمائید من

رئیس شهربانی شوم تا نظم را برقرار کنم. مصدق هم‌روی اعتمادی که به قوم و خویشش دارد تلفن می‌کند به من که آقا حکم ریاست شهربانی سرتیپ دفتری را صادر کنید. تلفنش را همه حاضرین در اتاقش می‌شنوند. همینطور جواب مرا که به او گفتم بنده هیچ اعتمادی به دفتری ندارم. از او اصرار و از من انکار. بالاخره به مصدق گفتم در صورتی که می‌خواهید دفتری رئیس شهربانی بشود حکم او را وزیر کشور، آقای دکتر صدیقی باید صادر کند. گفت نخیر من اصرار دارم که حکم را خودتان صادر کنید. در مقابل این اصرار، من با اکراه حکم را نوشتم و دفتری با داشتن دو حکم ریاست شهربانی خارج شد.^۱ (ابتهاج، ۲۹۲)

مصدق به حکم صادر شده از سوی ریاحی برای دفتری بسنده نکرد و برای محکم کاری و استوار ساختن سمت سرتیپ دفتری از دکتر صدیقی وزیر کشور خود نیز می‌خواهد حکم دیگری در این زمینه صادر کند. صدیقی خاطرات خود را در صدور این

^۱ - ابتهاج در خاطرات خود می‌نویسد: «چند سال بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ سرلشگر تقی ریاحی که هنگام نخست‌وزیری مصدق رئیس ستاد ارتش و از طرفداران او بود شرحی در مورد خصوصیات او و وقایع آن زمان برام تعریف کرد که بعداً بنا به درخواست من آن مطالب را با علم به اینکه در خاطرات من چاپ خواهد شد طی نامه‌ای از پاریس فرستاد که در اینجا نقل می‌شود». ریاحی در نوشتن این خاطرات کوشش کرده است نقش مصدق در صدور فرمان ریاست شهربانی دفتری را به حساب قوم و خویش بازی او بگذارد. ولی روشن است هیچ‌کس قوم و خویش خود را بیشتر از خود دوست نمی‌دارد. بنابراین اصرار مصدق در این امر به اجرای سناریوی از پیش طرح‌ریزی شده باز می‌گردد. متن حکم ریاست شهربانی و فرمانداری نظامی که از سوی ریاحی برای دفتری صادر شده چنین است:

وزارت دفاع ملی

تیمسار سرتیپ دفتری

برحسب امر جناب آقای نخست‌وزیر و وزیر دفاع ملی، تیمسار از تاریخ ۲۸ مرداد ماه جاری به ریاست شهربانی کل کشور و فرمانداری نظامی تهران منصوب و شایسته است فوراً به انجام وظایف مربوطه اشتغال ورزید.

رئیس ستاد ارتش - سرتیپ تقی ریاحی

رونوشت به سرهنگ اشرفی ابلاغ می‌شود

تاریخ: ۳۲/۵/۲۸

این سند تاریخی در کتاب سید حسن آیت - چهره حقیقی مصدق السلطنه، برگ ۲۷۴ آمده است.

حکم چنین نقل کرده است :

«در همین وقت (ساعت ۱۱ صبح) آقای نخست وزیر با تلفن به من گفتند با مطالعاتی که کرده‌ام مقتضی است دستور بدهید ریاست شهربانی کل را به تیمسار سرتیپ «محمد دفتری» بدهند و فرمانداری نظامی هم به عهده او واگذار شده است... ناچار به ملاحظاتی که در چنین اوقات رعایت آن واجب است به رئیس کارگزینی دستور دادم ابلاغ را تهیه کند و پس از امضای آن به ایشان گفتم بفرستند... و خواستم با سرتیپ دفتری با تلفن صحبت کنم سرتیپ مُدبّر جواب داد و گفت سرتیپ دفتری حالا آمده‌اند و مشغول معرفی روسا به ایشان هستم...» (غلامحسین صدیقی، ۱۳۳)

به این ترتیب سرتیپ دفتری دارای سه حکم ریاست شهربانی از زاهدی، صدیقی و ریاحی و یک حکم دیگر به عنوان فرماندار نظامی از سوی سرتیپ ریاحی بوده است که به گفته ریاحی برحسب امر مصدق صادر شده بوده است. با این حال سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی و افسران وابسته وی که از ارتباط سرتیپ دفتری با زاهدی آگاهی داشته و در مقام دستگیری او بوده‌اند از ورود او به شهربانی که مقر فرمانداری نظامی در آن بوده است جلوگیری می‌کنند. (مظفر بقایی، ۱۴۱) بنابراین بازهم مصدق دست بکار می‌شود و به سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش دستور می‌دهد سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی را بازداشت کند. سرهنگ سررشته فرمانده دژبان مرکز که از سوی سرتیپ ریاحی مامور دستگیری سرهنگ اشرفی شده است تصریح می‌کند که همه تیپ‌های نظامی مستقر در پایتخت که شامل پنج تیپ بوده‌اند به حکومت مصدق وفادار بوده‌اند و اگر چند افسر و درجه دار اقدام یا تبلیغی برای زاهدی که مخفی شده بود می‌کردند، تعداد آنان به اندازه‌ای نبود که بتوانند با حضور در صحنه یا اظهار عقیده کمکی به وی بنمایند. دار و دسته زاهدی نمی‌توانستند از مخفی گاه خود خارج شوند و هیچ یک از فرماندهان نظامی تهران هم حاضر نشدند به طرفداری زاهدی وارد عمل شوند. فرمانده دژبان در بخش دیگری از خاطرات خود می‌نویسد:

«سرتیپ تقی ریاحی پس از اینکه اجازه توقیف سرهنگ اشرفی را از دکتر مصدق گرفت در ساعت ۱۱ صبح روز ۲۸ مرداد به من تلفن کرد و چنین دستور داد: (طبق اطلاع، چون سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران مخالف دولت گردیده و در جلوگیری از اغتشاشاتی که علیه دولت صورت می‌گیرد همکاری نمی‌نماید و شورشیان را در به هم زدن نظم عمومی آزاد گذارده، فوراً به فرمانداری نظامی رفته ایشان را دستگیر و زندانی نمائید). من این دستور را طبق وظیفه در ظرف نیم ساعت اجرا کردم و در نتیجه حکومت نظامی بدون فرمانده باقی ماند و معلوم نشد چه کسی به جای فرماندار نظامی امنیت شهر را به عهده دارد» (سررشته، ۱۲۱-۱۱۸)^۱

پس از بازداشت سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران، مانع ورود سرتیپ دفتری به شهربانی و مقرر فرمانداری نظامی از پیش پای او برداشته شد. به گزارش خبرنگار روزنامه کیهان:

«.. سرتیپ دفتری با چند دستگاه اتومبیل جیب از گارد گمرک به شهربانی آمد و آنجا را اشغال کرد... ساعت یک و نیم بعد از ظهر چندین کامیون سربازان مسلح و عده‌ای پاسبان و همچنین تعداد زیادی اتومبیل زره پوش مجهز به تمام وسایل به علاوه چند کامیون و اتومبیل بارکش که همگی عکس‌های شاه و رضا شاه را در جلو و عقب خود حمل می‌کردند با شعارهای زنده باد شاه حرکت می‌کردند. نکته قابل توجه این بود که در این موقع کلیه نظاهرات توسط قوای نظامی انجام می‌شد...» (روزنامه کیهان، ۲۹ مرداد ۱۳۳۲)

^۱ - خاطرات سرهنگ حسینقلی سررشته، چاپ ۱۳۷۶ در تهران، برگ‌های ۱۱۸ تا ۱۲۱ - وی می‌افزاید: ریاحی با این نیرونگ توانست تمام خیابان‌های تهران را از وجود سربازان حکومت نظامی تخلیه کند و راه را برای حرکت و قدرت نمایی طرفداران محدود زاهدی هموار سازد و سپس می‌افزاید: سرهنگ اشرفی به دلیل وفاداری به مصدق دو سال زندانی شد و سپس بازنشسته گردید و چنین نتیجه‌گیری می‌کند که بازداشت او در آن ساعت‌های حساس هیچ موجبی نداشته است.

نقش موثر سرتیپ دفتری که با کارگردانی و اصرار مصدق به عنوان حلقه اتصال درتسلیم نیروهای نظامی و شهربانی از سوی مصدق به زاهدی عمل کرده است چنان آشکار بوده که سرتیپ ریاحی که در مرکز این رویدادها بوده است اعتراف می‌کند:

«اگر مصدق با اصرار، سرتیپ دفتری را به ریاست شهربانی منصوب

نمی‌کرد، جریانات روز ۲۸ مرداد اتفاق نمی‌افتاد». (غلامرضا نجاتی، ۱۱۰)

بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که مصدق با واگذاری آگاهانه مسئولیت شهربانی و فرمانداری نظامی به سرتیپ دفتری که پیش از آن حکم ریاست شهربانی او از سوی زاهدی صادر شده بود و دیگر زمینه‌چینی‌هایی که روز ۲۸ مرداد انجام داده‌م نیروهای مسلح مستقر در پایتخت را که از برکت فداکاری مردم و قیام پیروزمند ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به رسم امانت در اختیار او نهاده شده بود یک جابه زاهدی واگذار کرد.^۱ در حقیقت اگر فرمان شاه، زاهدی را به نخست وزیری رساند این اقدامات موثر مصدق بود که راه را برای به قدرت رساندن زاهدی هموار ساخت. با فراهم شدن این مقدمات، زاهدی که تا ساعت ۳ بعداز ظهر به گونه پنهانی به سر می‌برد از مخفی گاه خود بیرون آمد. وی نخست وارد فرستنده رادیو شد و فرمان نخست وزیری خود و برکناری مصدق را به آگاهی عموم رساند و از آنجا بی‌درنگ به شهربانی رفت و با استقبال سرتیپ دفتری قدرت نظامی و سیاسی را به دست گرفت.

۱۲- جلوگیری از دسترسی مردم به اطلاعات

در این رویدادها مردم در بی خبری کامل قرار گرفته و شناخت واقعیت‌ها و حقایق

^۱ - شایسته یادآوری است که سرتیپ دفتری روز ۱۰ شهریور ۱۳۳۲ یعنی ۱۴ روز بعد از تصدی سمت ریاست شهربانی استعفا داد و دوباره به گارد مسلح گمرک یعنی پست قبلی خود بازگشت (روزنامه اطلاعات، سه‌شنبه ۱۰ شهریور ۱۳۳۲). دوره کوتاه تصدی پست ریاست شهربانی از سوی دفتری دلیل قاطع دیگری بر این است که صدور این احکام پی در پی برای او تنها برای اجرای نقش حلقه اتصال میان زاهدی و مصدق بوده است.

برای آنان دشوار و غیر ممکن شده بود. مصدق توانسته بود رادیو را که مهمترین رسانه ارتباطی گروهی در آن هنگام بود به کنترل خود درآورد و با نطق‌های طولانی، پیام‌های رادیویی و تبلیغات مسمومی که علیه مجلس به راه انداخته بود از دسترسی آزاد مردم به اطلاعات جلوگیری کند. مردم نمی‌دانستند در پس شعارهایی که همه روزه برای حل موضوع نفت و نویدهایی که برای برخوردار شدن ملت از درآمدهای بزرگ حاصل از نفت و یا مبارزه با انگلستان داده می‌شود چه می‌گذرد. بستن دریچه‌های اطلاعات آزاد به روی مردم و برقرار کردن جریان یک سویه آن بزرگترین کمک را به پیشبرد برنامه‌ها و توطئه‌های بیگانگان در کشور ما کرد. این واقعیت از دید رهبران نهضت ملی ایران پوشیده نبود. گروهی از نمایندگان اقلیت مجلس که به سختی با قانون شکنی‌های مصدق مبارزه می‌کردند در نامه‌ای به آیت‌الله کاشانی خواستار پخش مستقیم گفتگوهای جلسه علنی مجلس از رادیو ایران شدند. (روزنامه اطلاعات، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۲)

آیت‌الله کاشانی نیز بی‌درنگ در نامه‌ای به مصدق تاکید کرد برآورده کردن این درخواست قدم صحیحی در روشن نمودن افکار عمومی است. (روزنامه اطلاعات، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۲) ولی او به دستاویز اینکه امکانات فنی رادیو محدود است از پذیرش این درخواست خودداری و تنها موافقت کرد متن گفتگوها پس از ضبط به اداره انتشارات فرستاده شود تا به وسیله رادیو پخش شود. ولی پس از آن با حضور نیافتن نمایندگان هوادار دولت در جلسات مجلس و استعفای گروهی آنان در تیرماه، دیگر مجلسی باقی نماند تا نمایندگان مخالف دولت بتوانند اعتراضات خود را به اقدامات مصدق به ویژه منحل کردن مجلس از رادیو به گوش مردم برسانند و این رسانه حساس در انحصار دولت و در واقع در کنترل سیاست‌های خارجی باقی ماند. همین امر مورد اعتراض مکرر نمایندگان اقلیت مجلس بود.^۱ آیت‌الله کاشانی نیز در بیانیه تفصیلی خود در

^۱ - نمایندگان مخالف دولت در ۶ مرداد در بخشی از پیام تلگرافی خود به مصدق به بهره‌برداری یک سویه وی از رادیو اعتراض کرده و می‌گویند:

مخالفت با فرماندوم منحل کردن مجلس در هفتم مرداد در این زمینه چنین گفت:

«چون رادیو که بودجه آن از مال این ملت فقیر است و باید صرف تبلیغات و مطالب و مباحث مفید به حال این ملت بشود فقط برای مقاصد شخصی و اغراض مَنافی مصالح ملت و مملکت و اشتباه کاری و بی آبرو نمودن مردم آبرومند و متهم ساختن اشخاص صالح و میهن پرستی که می‌توانند سد راه دیکتاتوری آقای دکتر محمد مصدق السلطنه بشوند به کار می‌رود و ممکن نیست بدان وسیله عقاید خود را به سمع هم وطنان عزیز برسانم بدین وسیله به اطلاع ایشان می‌رسانم...» (روزنامه اطلاعات، ۷ مرداد ۱۳۳۲)

آیت‌الله کاشانی ناگزیر شد برای آگاه ساختن مردم در آستانه برگزاری فرماندم برای منحل کردن مجلس در خانه خود جلسات سخنرانی برگزار کند و دیدیم که با یورش‌های پی در پی عوامل دولتی مانع از برگزاری این جلسات مسالمت‌آمیز شدند.

۱۳- هجوم به خانه مصدق

ماجراجویی‌های مصدق و اقدامات ضد میهنی او به ویژه میدان دادن به حزب توده از عوامل نارضایی عمومی و خشم مردم بود. هنگامی که شاه فرمان برکناری مصدق و نخست وزیری زاهدی را صادر کرد از زاهدی خواست مراقبت کند به جان مصدق لطمه و آسیبی وارد نیاید. (پنج روز بحرانی، اطلاعات ماهانه، ش ۱۱۴، ۱۳۳۶) زاهدی نیز که در مقام اجرای این دستور بود نیازی نداشت به مصدق که در خانه خود بسر می‌برد تعرضی

«چون آن جناب ضمن پیام رادیویی خود برای انحراف افکار عمومی متوسل به تهمت و افترا گردیده و روش ما را در انجام وظایف قانونی تخطئه نموده و خواسته اید با دلایل غیرموجه عمل انحلال مجلس را که خود قیام علیه مشروطیت ایران است صحیح و لازم قلمداد نمایید... اگر از فاش شدن حقایق باکی ندارید و واقعاً مؤمن به اصول دموکراسی هستید و می‌خواهید افکار عمومی ملت ایران از کم و کیف امور و وقایع اطلاع کامل و صحیح پیدا کند به اداره رادیو اجازه فرمائید که ساعتی از وقت خود را رد اختیار ما بگذارد تا بتوانیم به اتهامات ناروای جنابعالی پاسخ گفته و نظریات خویش را با ذکر دلایل در معرض قضاوت عامه هموطنان عزیز قرار دهیم تا واقعاً حقایق مکشوف گردد...»

صورت گیرد و در نهایت هم از مصدق مراقبت کرد. ولی مردم خشمگین در ساعت‌های بعدازظهر روز ۲۸ مرداد با فروریختن دستگاه فرمانداری نظامی مصدق، به‌خانه او حمله‌ور شده و یک نبرد تمام عیار درگرفت. هرچند مصدق خانه خود را به سان یک دژ نظامی استوار درآورده بود و افسران تابع وی توانستند با تیراندازی شدید گروه بزرگی از مردم را به قتل رسانده یا مجروح سازند^۱ (روزنامه اطلاعات، شنبه ۳۱ مرداد ۱۳۳۲) ولی سرانجام پناهگاه استوار او فرو ریخت و محافظان آن ناگزیر از تسلیم شدند و مصدق توانست با گروهی از اطرافیان خود به خانه‌های مجاور فرار کرده و پناه گیرد. شخص مصدق پس از فرار از خانه خود و پنهان شدن در خانه همسایگان اصرار داشته است هرچه زودتر خود را به فرمانداری نظامی زاهدی معرفی کند و به اطرافیان خود می‌گوید: «من به فرمانداری نظامی خواهم رفت چون اگر دولت فعلی دولت قانونی نباشد، عملاً دولت است». و هنگامی که او را به باشگاه افسران نزد زاهدی می‌برند وی به مصدق سلام می‌کند و دست می‌دهد و می‌گوید: «من خیلی متأسفم که شما را در این‌جا می‌بینم. حالا بفرمائید در اتاقی که حاضر شده است استراحت بفرمائید». (صدیقی، ۱۳۹) در خلال ۵۰ سال گذشته چنین تبلیغات کرده‌اند که تظاهرکنندگان برای غارت خانه مصدق دست به این حملات زده‌اند و حال آنکه هیچ کس برای به دست آوردن

^۱ - طبق صورت‌های رسمی اداره پزشکی قانونی در تظاهرات روز چهارشنبه ۴۶ نفر مقتول و ۵۸ نفر مجروح شدند ولی عده مجروحین تا ۳۳۳ نفر تخمین زده می‌شود. این روزنامه می‌افزاید: «یک عده تظاهرکنندگان که در چند دسته تقسیم شده بودند در حدود ظهر به طرف منزل دکتر مصدق رفتند تا خیابان کاخ و دسته دیگری تا خیابان حشمت‌الدوله و نزدیک منزل مصدق رسیدند. نگهبانان منزل دکتر مصدق که دو تانک و مقدار زیادی اسلحه مختلف در اختیار داشتند دست از مقاومت برنمی‌داشتند و مرتباً از سنگ‌هایی که معلوم بود قبلاً تهیه و آماده کرده‌اند به طرف جمعیت شلیک می‌کردند. بر اثر این شلیک که تا ساعت پنج بعد از ظهر ادامه داشت عده از سربازان و افراد غیرنظامی کشته شدند و به طوری که گفته می‌شود چون اکثر سربازان محافظ منزل دکتر مصدق هم به تظاهرکنندگان پیوسته و از شلیک کردن به روی مردم خودداری نموده بودند سرهنگ ممتاز به اتفاق یکی دو نفر افسر و سرباز با مسلسل و طپانچه و تفنگ بر روی مردم تیراندازی می‌کرد و تعداد زیادی افراد بر اثر تیراندازی از طرف منزل دکتر مصدق مقتول و مجروح گردیدند...»

مال و اموال که اصولاً معلوم نبود تا چه اندازه در خانه مصدق وجود داشته است جان خود را به خطر نمی‌اندازد. البته در آشفتگی بازاری که در پی اینگونه درگیری‌ها به وجود می‌آید افرادی از فرصت بهره می‌گیرند و دست به غارت اموال می‌زنند ولی هرگز نمی‌توان گفت تظاهر کنندگانی که به سوی خانه مصدق رفتند و گروه بزرگی از افرادی که در هجوم به خانه مصدق به قتل رسیده یا مجروح شدند در پی غارت اموال موجود در خانه او بوده‌اند. بگذریم از اینکه در آن روز تهران بی دفاع بود و اگر کسانی قصد سود جویی داشتند هیچ‌لزومی نداشت با به خطر انداختن جان خود به خانه مصدق حمله ور شوند.

۱۴- محاکمه مصدق

محاکمه مصدق در سال ۱۳۳۲ یک محاکمه واقعی نبود. مصدق در این دادگاه جنجالی به اتهام «همکاری در سوء قصد به منظور برهم زدن اساس حکومت و ترتیب وراثت و تخت و تاج و تحریص مردم به مسلح شدن برضد قدرت سلطنت» محاکمه شد که هرگز واقعیت نداشت و شخص وی هم قویاً این اتهام را تکذیب کرد. مستندات اتهام او نیز اموری چون پائین کشیدن مجسمه‌ها یا دستور جلوگیری از پخش سرود شاهنشاهی در سربازخانه‌ها و مانند آنها بوده است. مصدق توانست در این دادگاه که به‌گونه گسترده در روزنامه‌های دولتی بازتاب داشت مظلوم‌نمایی کند و موجبات فریب بیشتر مردم را فراهم آورد. برگزار کنندگان این محاکمه هرگز به نقش واقعی مصدق در این سه روزه پی نبرده بودند که جای شگفتی نیست زیرا با گذشتن پنجاه سال از آن رویدادها اکنون با انتشار اسناد و خاطرات می‌توان به تحلیل آن رویدادها پرداخت. ولی نکته مهم این است که مصدق هیچگاه برای اتهام‌های واقعی خود محاکمه نشد. این اتهام‌ها که اعلام جرم‌های گوناگونی در هنگام وقوع در مورد آنها وجود داشت از جمله دربرگیرنده موارد زیر بوده‌اند:

- صدور تصویب نامه غیر قانونی و متوقف کردن انتخابات مجلس شورای ملی در ۳۳ حوزه و جلوگیری از انتخاب شدن ۵۶ تن از نمایندگان مردم
- گرفتن اختیارات غیر قانونی از مجلس با توسل به تهدید و ارباب نمایندگان
- وادار کردن نمایندگان به استعفا و منحل کردن مجلس شورای ملی و هزینه کردن غیرقانونی اموال عمومی در مورد آن و تعطیل مشروطیت که نمایندگان معترض، آنرا قیام علیه حکومت ملی (موضوع ماده ۸۲ قانون مجازات عمومی سال ۱۳۰۴) بر شمرند. (روزنامه اطلاعات، ۲۱ مرداد ۱۳۳۲)
- ترور شخصیت آیت‌اله کاشانی و دیگر رهبران نهضت ملی از طریق یک رشته روزنامه‌های دولتی
- حملات سازمان یافته به خانه آیت‌اله کاشانی و مضروب و مقتول کردن مردم
- دستگیری و زندانی کردن نمایندگان مجلس با داشتن مصونیت پارلمانی
- اجازه فعالیت و زمینه سازی برای ورود حزب غیر قانونی توده به صحنه سیاسی کشور برخلاف مواد یک و ۲ قانون اقدام کنندگان علیه امنیت و استقلال کشور و به خطر انداختن امنیت ملی و ایجاد بحران در روابط خارجی کشور.
- شاه و زاهدی هرگز نمی‌خواستند اتهام‌های اصلی و واقعی مصدق مورد پیگیری قرار گیرند. زیرا از این اقدامات به ویژه منحل کردن مجلس بهره‌مند شده بودند. سیاست‌های خارجی هم که این برنامه‌ها را طراحی و کارگردانی کرده بودند هرگز اجازه نمی‌دادند برای این اتهام‌ها پرونده کیفری گشوده شود و یا حتی در رسانه‌ها فرصت طرح آنها به وجود آید. زیرا مکانیزم مداخله آنان آشکار می‌شد و منافع نفتی آنان که در پرتو این اقدامات ویرانگر و در پی فروپاشی اتحاد ملت ایران تأمین شده بود به خطر می‌افتاد.

۱۵- صدور فرمان انحلال مجلس

آیت‌الله کاشانی و گروهی از نمایندگان مجلس که با انحلال مجلس به سختی

مبارزه کرده بودند در پی آن بودند که مجلس دوره هفدهم تا پایان دوره قانونگزاری آن ادامه یابد. این گروه از نمایندگان، رفراندوم برگزار شده از سوی مصدق را خلاف قانون اساسی می‌دانستند و بارها تأکید کرده بودند که مجلس دوره هفدهم تا روز ۸ خرداد ۱۳۳۳ پابرجا و باقی است. (روزنامه اطلاعات، ۱۹ مرداد ۱۳۳۲) پس از ۲۸ مرداد نیز این نمایندگان بر نظر خود پا فشاری و از ادامه کار مجلس هفدهم دفاع می‌کردند. (روزنامه اطلاعات ۳۱ مرداد ۱۳۳۲) آیت الله کاشانی نیز در گفتگو با خبرنگار روزنامه اطلاعات در مخالفت با انحلال مجلس هفدهم اعلام کرد:

«اگر دولت احتیاج به مجلس شورای ملی دارد باید هرچه زودتر بقیه انتخابات دوره ۱۷ را شروع نماید. زیرا مدت ۸ ماه از دوره ۱۷ باقی است و در عرض یک ماه می‌توان بقیه انتخابات دوره هفدهم را انجام داد و با این وضع ۵۶ نفر نماینده جدید انتخاب خواهد شد که با نمایندگان غیر مستعفی در مجلس اکثریت تشکیل خواهند داد و دولت می‌تواند در مدت هفت ماه از وجود مجلس استفاده کند. شروع انتخابات دوره هجدهم با وضع کنونی به هیچ وجه به صلاح کشور نمی‌باشد». (روزنامه اطلاعات، ۲۲ مهر ۱۳۳۲)

به نوشته روزنامه اطلاعات:

«آقایان مکی و دکتر بقایی نیز با انحلال مجلس هفدهم بکلی مخالف هستند و خلاصه اظهارات آنها در این باب این است که مادام که دوره مجلس فعلی خاتمه نیافته دولت نمی‌تواند انتخابات دوره هجدهم را آغاز کند. (روزنامه اطلاعات، ۲۲ مهر ۱۳۳۲)

نمایندگان اقلیت در راستای دفاع از ادامه کار مجلس هفدهم روز ۲۵ مهر جلسه مشورتی برگزار کرده و در مخالفت با انحلال مجلس دوره هفدهم چنین استدلال کردند:

«ما که در زمان حکومت سابق به شدت علیه تعطیل مجلس و انحلال آن مخالفت کردیم حالا چطور می‌توانیم رضایت دهیم مجلسی که هفت ماه به

خاتمه دوره آن باقی مانده منحل گردد؟ بیشتر مخالفت این آقایان هم از نظر مصالح شخصی خود شان نیست. بلکه می‌گویند ما نمی‌خواهیم با انحلال مجلس به این کیفیت، بدعتی گذاشته شود که دولت‌های بعد از آن استفاده نمایند». (روزنامه اطلاعات، ۲۵ مهر ۱۳۳۲)

با این حال از آنجا که شاه از رفراندوم انجام شده از سوی مصدق بهره گرفته و فرمان نخست وزیری زاهدی را به همین دلیل صادر کرده بود به سختی می‌توانست با ادامه کار مجلس هفدهم تا پایان دوره آن موافقت کند. زیرا در غیر این صورت مشروعیت فرمان او و نخست‌وزیری زاهدی با چالش جدی روبرو می‌گردید. سیاست‌های بیگانه هم که به دنبال تحمیل قرارداد نفتی دلخواه خود به ملت ایران بودند وجود مجلس هفدهم و نمایندگان نیرومند و مبارز آن را بر نمی‌تافتند و به تجربه دریافته بودند که با وجود این نمایندگان در مجلس نمی‌توانند به هدف‌های خود دست یابند. در واقع همین نمایندگان اقلیت مانع از تصویب لایحه الحاقی گس - گلشائیان در مجلس پانزدهم شدند و در مجلس دوره شانزدهم قانون ملی کردن نفت را با مبارزات سرسختانه خود به تصویب رسانیدند. بنابراین انگلستان که از پشتیبانی دولت آمریکا برخوردار شده بود به دنبال انحلال مجلس دوره هفدهم و بیرون راندن این نمایندگان از مجلس ایران بود. خوشبختانه اسناد وزارت خارجه آمریکا که در سال ۱۹۸۹ از سوی شورای روابط خارجی این کشور^۱ انتشار یافته است در دسترس می‌باشند که دلالت روشن بر نقش انگلستان و آمریکا و کوشش‌های آنان در منحل ساختن مجلس هفدهم دارد. چند مورد از این اسناد را که روشنگر رویدادهای این دوره از تاریخ ایران و مداخله این دو دولت در امور داخلی کشور می‌باشد نقل می‌کنم:

^۱ - Foreign Relation of the united States هر چند در این مجموعه دو جلدی همه نامه‌ها و مکاتبات سفارت آمریکا در ایران با وزارت خارجه آمریکا انتشار نیافته است ولی همین بخش از اسنادی که منتشر شده است ارزشمند هستند و کمک بزرگی به پژوهش‌های تاریخ نهضت ملی ایران می‌کنند.

۱- سند «به کلی سری» شماره ۳۵۳ مورخ ۲۳ اوت ۱۹۵۳ برابر یکم شهریور ۱۳۳۲ که در برگیرنده گزارش تفصیلی گفتگوی لویی هندرسن سفیر آمریکا با محمد رضاشاه است این عبارت را در باره مجلس هفدهم آورده است که:

«شاه گفت سعی خواهد کرد ترتیبی بدهد آن عده از نمایندگان مجلس که استعفا نداده‌اند طی تشکیل جلسه‌ای به انحلال مجلس رأی بدهند». (اسناد روابط خارجی آمریکا، ۱۳۷۷)

کوشش شاه در این مورد بی تأثیر نبود. گروهی از نمایندگان غیر مستعفی که تعداد آنان ۲۳ نماینده بود با منحل شدن مجلس هفدهم و آغاز انتخابات دوره هجدهم موافقت کردند ولی سران نهضت ملی چنانکه دیدیم به دلیل اینکه انجام فراندوم از سوی مصدق را برخلاف قانون اساسی می‌دانستند و برای شاه نیز حق صدور فرمان انحلال مجلس را به رسمیت نمی‌شناختند با فکر انحلال مجلس هفدهم مخالفت کرده و اصرار بر ادامه کار این مجلس نمودند.

۲- سند سری شماره ۳۷۴ مورخ ۹ اکتبر ۱۹۵۳ برابر ۱۷ مهر ۱۳۳۲ گزارش هندرسن سفیر آمریکا در ایران به وزارت خارجه این کشور در زمینه گفتگوهایی است که با حسین علاء وزیر دربار و زاهدی انجام داده و نشان دهنده اصرار انگلستان و آمریکا بر صدور فرمان انحلال مجلس هفدهم از سوی شاه می‌باشد. این گزارش در برگیرنده نکات جالبی در این زمینه است که برای رعایت اختصار بخش‌های مربوط از آن را می‌آوریم:

از سفیر در ایران (هندرسون) به وزارت خارجه

سری تهران، ۹ اکتبر ۱۹۵۳ - ساعت ۶ بعد از ظهر

۸۶۶-۱ در گفتگویی که در عصر روز ۶ اکتبر با علاء وزیر دربار داشتیم، او آخرین نظرات مرا در باره مجلس شورای ملی و مجلس سنا استفسار کرد. توضیح دادم که چرا ترجیح دادم شاه فرمان انحلال هر دو مجلس و برگزاری

انتخابات جدید را صادر کند و گفتم نمی‌فهمم چرا شاه به این کار بی رغبتی نشان می‌دهد. علاء گفت با نظر من موافق است. علاء صبح زود ۷ اکتبر به من اطلاع داد که با شاه صحبت کرده او نه تنها تمایل خود را به توشیح فرامین انحلال مجلسین، در صورتی که زاهدی تقاضا کند، ابرار نموده بلکه از علاء خواسته که به زاهدی بگوید در نخستین فرصت ممکن تقاضای صدور فرامین مزبور را از شاه بنماید.

۲- در همان صبح روز ۷ اکتبر اطلاع یافتیم که قرار است زاهدی همان روز با شاه نهار صرف کند و لذا تقاضا کردم زاهدی را قبل از نهار ببینم. ضمن مذاکره با زاهدی نظر رسمی دولت انگلیس را در مورد مجلس (بند دوم تلگرام ۹۳۳ مورخ ۵ اکتبر آن وزارت که طی شماره ۱۷۷۲ به لندن تکرار شده است) به اطلاع رساندم. همچنین اظهار داشتم احساس می‌کنم هر دو دولت آمریکا و انگلیس معتقدند که از نظر تصویب قرارداد^۱ بهتر است یک مجلس کامل وجود داشته باشد تا یک مجلس نیم بند. بعدها مسائلی در مورد اینکه چرا کرسیهای مجلس که در نتیجه استعفای نمایندگان بخصوص در تهران خالی شده پر نشده است، مطرح خواهد شد. به نظر شخص بنده اگر دولت او از جانب مجلسی که بکلی از نو انتخاب شده باشد تأیید شود، نه تنها در داخل کشور بلکه در جهان موقعیت بهتری خواهد داشت.

۳- زاهدی گفت نمی‌خواهد دشمنی گروههای کوچک ملی گرای متعصب را که مخالف انحلال مجلس هستند برانگیزد. او معتقد بود بهتر است اینها را در چارچوب مجلسی مرکب از ۲۳ نماینده غیرمستعفی به علاوه آنهایی که برای پُر کردن کرسی‌هایی که مصدق اجازه نداده بود

^۱ - منظور قرارداد نفت ایران است که انگلستان و آمریکا به دنبال امضای آن بودند.

انتخابات برگزار شود، مهار کرد و با انحلال مجلس دشمنی شدید آنان را برنینگخت. وانگهی او برای گذراندن لوایح فوری نیاز به وجود مجلس دارد. می‌توان کرسی‌های خالی را که برای حصول حد نصاب لازم است، ظرف چند هفته با انتخابات پُر کرد. در حالی که برگزاری انتخابات عمومی چند ماه طول خواهد کشید. به علاوه اگر قرار باشد مجلس منحل و انتخابات جدید برگزار شود، برخی از عناصر ملی‌گرا او را متهم خواهند ساخت که یک مجلس مطیع انگلیسی‌ها و آمریکائی‌ها را جایگزین مجلس ملی‌گرا کرده است.

۴- پاسخ دادم قوت استدلال او را درک می‌کنم و قصد ندارم او را به اقدامی تشویق کنم که عقیده دارد به ضرر ایران خواهد بود. لیکن به نظرم چنین می‌رسد که متصدیان روابط عمومی می‌توانند به افکار عمومی ایران توضیح دهند که اولاً- بعضی قوانین مهم باید در آینده نزدیک به تصویب برسند. ثانیاً- در مجلسی که قوانین مزبور مطرح می‌شود، باید نمایندگان کلیه نقاط ایران حضور داشته باشند. ثالثاً- مصدق با جلوگیری از تکمیل انتخابات و موجب شدن استعفای ۵۷ نماینده موفق شد قابلیت اجرایی مجلس فعلی را از بین ببرد. رابعاً- برای اینکه ایران بتواند فوراً یک مجلس موثر و کارآمد داشته باشد، باید از شاه تقاضای انحلال مجلس کنونی و برگزاری انتخابات جدیدی را بنماید. خامساً- نظر به اینکه قابلیت اجرایی مجلس سنا نیز به وسیله مصدق تضعیف شده است، باید انحلال سنا و برگزاری انتخابات سنا را همزمان با انتخابات مجلس شورای ملی از شاه درخواست کند. گفتم به عقیده من اگر مسئله به این نحو به شاه عرضه شود، تصور نمی‌کنم مزایای آن را درک نکند و در صدور فرامین تردید به خود راه دهد. امیدوارم امروز هنگام صرف نهار موضوع را به بهترین وجه برای شاه تشریح کند. نخست وزیر قول داد

ضمن صرف نهار موضوع را با شاه در میان گذارد». (اسناد روابط خارجی آمریکا، ۱۳۳۰-

(۱۱۳۱)

به این واقعیت باید توجه کرد که رفراندوم خلاف قانون اساسی مصدق نه تنها به شاه فرصت داد زاهدی را بدون جلب رأی تمایل نمایندگان و رأی اعتماد مجلس هفدهم به نخست وزیری برساند بلکه این امکان را به وجود آورد که سیاست‌های بیگانه در مقام بیرون راندن نمایندگان نیرومند و وطنخواه مجلس هفدهم که از برکت نیروی پر توان نهضت ملی ایران وارد مجلس شده بودند برآیند. شاه هم بر پایه این واقعیت که مصدق انتخابات را در ۳۳ حوزه انتخابیه متوقف ساخته و از برگزیده شدن ۵۶ نماینده جلوگیری و سپس ۵۲ تن از نمایندگان را وادار به استعفا و رفراندوم انحلال مجلس را هم برگزار کرده بود توانست در ۲۸ آذر ۱۳۳۲ فرمان انحلال مجلس هفدهم را صادر کند (روزنامه اطلاعات، ۲۸ آذر ۱۳۳۲) و همسویی خود را با مصدق در منحل کردن مجلس آشکار سازد. فراموش نکنیم که در پی اعلان نتایج رفراندوم انحلال مجلس، مصدق در نامه‌ای که روز جمعه ۲۳ مرداد با امضای «چاکر» برای شاه به کلاردشت فرستاد از وی درخواست کرد فرمان برگزاری انتخابات دوره هجدهم را صادر کند (روزنامه اطلاعات، شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۳۲) بنابراین اصرار انگلستان و آمریکا بر منحل کردن مجلس هفدهم که به روشنی در گزارش سفیر آمریکا در ایران آمده است بی‌چون و چرا نشان می‌دهد مصدق با برگزاری رفراندوم برای منحل کردن مجلس در راستای خواسته‌های مداخله‌جویانه انگلستان و آمریکا عمل کرده است.

اگر شیرازه نهضت ملی ایران با اقدامات مصدق از هم گسیخته نشده و اتحاد ملت ایران از هم پاشیده نشده بود شاه هرگز نمی‌توانست بسادگی فرمان انحلال مجلس را صادر کند. چنانکه در تیرماه سال ۱۳۳۱ هنگامی که شاه فرمان نخست وزیری احمد قوام را صادر کرد، قوام اصرار بیش از اندازه‌ای در صدور فرمان انحلال همین مجلس را داشت تا آنجا که گفته بود تا چنین فرمانی صادر نشود من به هیچ کاری مداخله نخواهم کرد. (ارسنجانی، ۱۶۸) ولی شاه به دلیل نیرومندی نهضت ملی و رهبری آیت‌الله

کاشانی و نیروی مجلس هفدهم چنین جرأتی را نداشت که فرمان انحلال مجلس را صادر کند. هنگامی که نقش کلیدی مجلس هفدهم را در جلوگیری از افزون‌طلبی‌های بیگانگان در موضوع منابع نفتی کشورمان در نظر آوریم و به این حقیقت توجه کنیم که شکست نهضت ملی ایران زیان‌های بزرگ و جبران‌ناپذیر مادی و معنوی برای کشورما در زمینه بهره‌برداری از منابع نفتی، برقرار کردن حکومت قانون و برگزاری انتخابات آزاد که از هدف‌های بنیادی پایه‌گذاران این نهضت بود به بار آورد به این نتیجه می‌رسیم که چرا آیت‌الله کاشانی منحل کردن مجلس را قیام علیه مشروطیت خواند و نمایندگان اقلیت این مجلس به این اقدام مصدق وصف مجرمانه داده و آن را قیام علیه حکومت ملی خواندند. بی‌جهت نبود که آیت‌الله کاشانی در پاسخ به خبرنگار روزنامه «اخبارالیوم» که نظر ایشان را در باره کیفر مصدق پرسیده بود گفت:

«طبق شرع شریف اسلامی، مجازات کسی که در فرماندهی و نمایندگی

کشورش در جهاد خیانت کند مرگ است» (روزنامه کیهان، ۲۳ شهریور، ۱۳۳۲)

۱۶- سرانجام نهضت ملی ایران

از اثرانداختن رهبران و هواداران اصیل نهضت ملی ایران و از سوی دیگر حضور برنامه ریزی شده و گسترده افراد حزب توده در صحنه سیاسی و پیدایش نابسامانی در اوضاع اجتماعی کشور نگرانی جدی مردم و به‌ویژه نیروهای مذهبی را به‌دنبال داشت. با آنکه اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت یکی از دو بند برنامه اعلام شده مصدق به مجلس و مردم بود و دولت او از پشتیبانی کامل مجلس و مردم در اجرای این برنامه برخوردار بود ولی چنانکه دیدیم در راستای سیاست انگلستان، مصدق از انجام این تعهد خودداری کرد. در حقیقت انگلستان توانست با جلوگیری از اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت و امضای قرارداد عادلانه‌ای در این زمینه و قطع صدور نفت، کشور ما را در تنگنای شدید مالی قرار دهد و موجبات نارضایتی عمومی را برانگیزد تا بتواند از نارضایتی مردم در جهت پیشبرد برنامه‌های ویرانگر خود بهره‌برداری کند. ردّ

پیشنهاد‌های قابل پذیرش در زمینه موضوع نفت در شرایطی صورت گرفت که بنا به گزارش وزیر دارایی ایران، دولت مصدق با مصرف کردن همه ذخائر ارزی و ریالی کشور در سال ۱۳۳۰ و با گرفتن وام‌های متعدد از بانک ملی و فروش اوراق قرضه در سال ۱۳۳۱، چند میلیارد بدهی به بار آورده و نزدیک به ۴۰۰ میلیون تومان اسکناس غیرقانونی چاپ کرده بود. سرانجام در مرداد ماه ۱۳۳۲ کفگیر به ته دیگ خورده و هیچگونه امکانات مالی برای پرداخت حقوق کارکنان و انجام تعهدات دولت باقی نمانده بود. (علی امینی، مذاکرات جلسه پنجاه و یکم مجلس شورای ملی، یکشنبه ۱۸ مهر ۱۳۳۳)

نکته با اهمیت این است که حتی پس از روی کار آمدن زاهدی، دولت انگلستان به دنبال اجرای همین سیاست بوده و برادامه تحمیل تنگنای مالی به ایران تا دستیابی به قرارداد نفتی که رضایت این دولت را تأمین کند پافشاری داشته‌است. در گزارش س‌ری مورخ ۲۵ اوت ۱۹۵۳ برابر ۳ شهریور ۱۳۳۲ که «بایرود» معاون وزارت امور خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک از گفتگوهای خود با «هارولد بیلی» از سفارت انگلستان (در آمریکا) ارائه کرده است، بایرود برنامه‌های کمک مالی دولت آمریکا به دولت زاهدی را با مقامات سفارت انگلستان در میان گذارده است. هارولد بیلی در زمینه پرداخت کمک مالی قابل توجه از سوی دولت آمریکا به دولت ایران هشدار داده و می‌گوید:

«تنها نگرانی وزارت خارجه انگلیس این است که ایالات متحده مبلغ کلانی پول در اختیار دولت ایران نگذارد که انگیزه ایران را به حصول توافق در مسئله نفت از بین ببرد. به عقیده وزارت خارجه انگلیس، پرداخت مبالغی مانند ۱۰۰ میلیون یا ۲۰۰ میلیون دلار ممکن است به از بین بردن انگیزه بینجامد...» (اسناد روابط خارجی آمریکا، برگ ۱۰۷۴)

البته انگیزه کمک مالی اندک آمریکا چیزی جز تثبیت دولت زاهدی و زمینه سازی برای امضای قرارداد نفت نبود و این حقیقت برای آیت‌الله کاشانی کاملاً روشن بود. وی در بخشی از اعلامیه‌ای که در سال ۱۳۳۳ در مخالفت با قرارداد کنسرسیوم نفت

صادر کرد چنین گفت:

«و هنگامی که دولت آمریکا که خود را پیش آهنگ اصول دموکراسی جهانی و مُبتکر منشور آتلانتیک و پشتیبان سازمان ملل متحد می‌داند در این معامله بی‌شرمانه و انتقام جویی وقیحانه با انگلستان مکار و حيله‌گر همکاری می‌نماید و سعی است به خاطر چند صد میلیون دلاری که از نفت ایران نصیب سرمایه‌داران استعمارچی آمریکا می‌گردد ملت مظلومی را از آزادی و آزادی خواهی ناامید و نسبت به تمام ادعاهای دنیای غرب بدگمان سازد ملت ایران هم حق دارد تصور کند چند میلیون دلاری که به‌عنوان کمک از طرف آمریکا به ایران می‌رسد و قسمت غمده آن برای تأمین منافع عده محدودی خرج می‌شود فقط برای این بوده است که بعداً چند صد برابر آن را از حلقوم ملت رنج‌دیده این سرزمین بیرون آورند...» (روحانیت و اسناد ملی شدن صنعت نفت)

مجموعه عواملی که بیان گردید موجبات دلسردی مردم از نهضت ملی ایران را فراهم ساخت و زمینه ساز سقوط نهضت شد و گروه بزرگی از مردم در این اوضاع واحوال از برکنار شدن دولت مصدق که هیچ دستاورد مثبتی برای کشور نداشت خشنود گردیدند.

و این بود سرانجام سناریویی که شبکه‌های جاسوسی انگلستان برای براندازی نهضت ملی ایران طرح‌ریزی کرده و گام به گام با موفقیت به مورد اجرا گذاردند. امنیت ملی کشور ما بر اثر این ماجراجویی‌های خطرناک و عملکردهای ویرانگر به شدت تهدید شد و بهترین فرصت را در دسترس انگلستان قرارداد. این دولت سیاست‌های خود را دنبال کرد و با فراهم آوردن مقدمات لازم و در شرایطی که دولتی ضعیف روی کار بود و ملت ایران دچار پراکندگی و اقتصاد کشور در وضعیتی شکننده قرار داشت توانست با کمک دولت آمریکا قرارداد کنسرسیوم نفت را در یک مجلس ضعیف که جایگزین مجلس منحل شده هفدهم ساخته بودند در مهرماه سال ۱۳۳۳ به ملت ایران تحمیل کند. مبارزه شدید و مثال زدنی آیت‌الله کاشانی و یاران او نیز برای جلوگیری

از تصویب این قرارداد به دلایلی که پیش از این بیان گردید بی نتیجه ماند اگر چه اسناد به جای مانده از آن سپس در دیوان داورى دعاوى ایران و آمریکا در لاهه - هلند در دعاوى مطرح شده از سوى اعضاى کنسرسیوم نفت، مورد استناد دولت ایران قرار گرفت.

نتیجه گیری

الف - برچسب «کودتا» که یک امر داخلی و حرکت نظامی از سوى نیروهای مسلح علیه دولت رسمی کشور است برخلاف واقعیت‌های روشن و اسناد فراوان تاریخی است. هیچ دلیل و مدرک معتبر تاریخی وقوع یک کودتای نظامی را از سوى ارتش ایران علیه مصدق در مرداد سال ۳۲ پشتیبانی نمی‌کند.

ب - عنوان جعلی «کودتای ۲۸ مرداد»، در اصل ساخته و پرداخته انگلستان و عوامل آن در ایران و جهان است. در پرتو تبلیغات گسترده در باره این کودتای خیالی، دولت انگلستان توانسته است از یک سو مصدق را که نقش کارگردانی برنامه‌های این دولت را به عهده داشته است به عنوان قربانی یک کودتا معرفی تا وجهه سیاسی او را حفظ کند و از سوى دیگر مسئولیت بین‌المللی خود در دخالت در امور داخلی و براندازی نهضت ملی ایران و به دست گرفتن دوباره نفت ملی شده ایران را لوٹ کرده و در برابر زیان‌های بزرگ مادی و معنوی که به کشور ما وارد ساخته است از خود سلب مسئولیت کند.

پ - مصدق با داشتن پُست نخست وزیری و وزیر دفاع ملی، در اختیار داشتن نیروهای ارتش و شهربانی، گرفتن اختیار قانونگزاری و منحل ساختن مجلس به گونه یک فرمانروای مستبد اداره کشور را در دست خود گرفته و از پشتیبانی حزب توده نیز برخوردار بود ولی دولت او به گونه ناباورانه‌ای در ظرف یک روز سقوط کرد. در خلال ۵۰ سال گذشته وابستگان سیاست‌های بیگانه برای توجیه این سقوط پیش بینی نشده،

تبلیغات گمراه کننده‌ای به راه انداخته رهبران نهضت، مجلس و مردم را متهم ساخته و مدعی شده‌اند مُشتی اراذل و اوباش و روسپیان به خیابان‌ها ریختند و دولت ملی را سرنگون کردند! این فریبکاری‌ها برای آن است که همکاری مصدق با دولت انگلستان برای براندازی نهضت ملی ایران آشکار نشود.^۱ (هما سرشار (بکوشش)، خاطرات شعبان جعفری، برگ ۱۶۲؛ روزنامه اطلاعات، شنبه ۳۱ مرداد ۱۳۳۲)

ت - توجیحات بی‌پایه و ادعاهایی مانند اینکه ناکامی نهضت ملی ایران حاصل پیدایش اختلاف سلیقه میان رهبران نهضت بوده و یا اینکه اطرافیان آیت‌الله کاشانی و اطرافیان مصدق موجبات ایجاد اختلاف میان آنان و شکست نهضت ملی را فراهم آورده‌اند چیزی جز سرپوش گذاردن بر مداخله بیگانگان برای براندازی نهضت ملی ایران نیست. ارائه اینگونه تحلیل‌ها از سوی مدعیان تاریخ‌دانی در رسانه‌های داخلی تحریف آشکار حقایق تاریخی است. هیچ ستمی به آیت‌الله کاشانی و نمایندگان شجاع اقلیت مجلس هفدهم که در چنین نبرد دلیرانه‌ای با از خودگذشتگی به رویارویی با توطئه‌های بیگانگان و دفاع از قانون اساسی و منافع ملی کشور پرداختند بالاتر از این نیست که با نادیده گرفتن این اسناد و مدارک روشن تاریخی، شکست نهضت ملی ایران به اختلاف افکنی موهوم اطرافیان آیت‌الله کاشانی و اطرافیان مصدق نسبت داده شود.

ث - بی‌گمان، دشوارترین و خطرناک‌ترین بخش مبارزات زندگی سیاسی آیت‌الله کاشانی رویارویی با توطئه‌هایی بوده است که در فاصله زمانی مردادماه سال ۳۱ تا ۲۸

^۱ - از جمله دروغ‌پردازی‌های قلم بدستان وابسته به انگلستان در خلال پنجاه سال گذشته این است که شعبان جعفری را کارگردان رویدادهای مرداد سال ۱۳۳۲ قلمداد کرده‌اند. این در حالی است که شعبان جعفری از روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ به دستور مصدق در زندان بسر می‌برده است و پس از آنکه زاهدی در شهربانی کل کشور مستقر شد و قدرت را به عنوان نخست‌وزیر به دست گرفت عصر روز چهارشنبه ۲۸ مرداد دستور آزادی او و چند تن دیگری را که از روز ۹ اسفند در بازداشت به سر می‌بردند صادر کرد.

مرداد ۱۳۳۲ از سوی انگلستان طرح‌ریزی و به مورد اجرا گذارده شده‌اند. در این آزمون سخت، نهضت ملی ایران با چالش‌های خردکننده‌ای از درون روبه‌رو گردید و آیت‌الله کاشانی ناگزیر شد در برابر قانون‌شکنی‌های دولتی که به هر دلیل توانسته بود و جاهت ملی به دست آورد ایستادگی کند و شخصیت سیاسی خود را به خطر انداخته و برای دفاع از کشور آن را فدا کند. این ویژگی مهم و عنصر سازنده‌ای در شخصیت آیت‌الله کاشانی است که وی را از دیگران ممتاز می‌سازد.

ج - بررسی رویدادهای سال‌های ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ نشان می‌دهند که مداخله دولت انگلستان در امور داخلی ایران از طریق یک توطئه چند وجهی و با بکار گرفتن عوامل داخلی خود برای براندازی نهضت ملی ایران به مورد اجرا گذارده شده‌است. این گروه درهم تنیده وابسته به بیگانه با حمله از درون، اساس حکومت ملی و مشروطیت را از صحنه سیاسی کشور ما برچیدند و از قوه مجریه، مقننه و دادگستری کشور صورت ظاهری بیش باقی نگذاشتند.

چ - مداخله انگلستان در امور داخلی کشور ما در این دوره تاریخی از جمله در برگیرنده موارد زیر بوده‌است :

- به دست گرفتن قدرت اجرایی در کشور از طریق وارد ساختن افراد وابسته به خود در پست‌های کلیدی.

- به ورشکستگی کشیدن اقتصاد ملی از طریق ایجاد بن‌بست در مسئله نفت.

- گسترش نارضایتی عمومی و به سستی کشیدن نیروی پایداری مردم.

- اختلاف‌افکنی در میان مردم از طریق اشخاصی که در پست‌های

کلیدی و در رسانه‌ها جاسازی کرده بودند.

- ترور شخصیت و بی‌آبرو کردن آیت‌الله کاشانی و دیگر پیشگامان

نهضت ملی از طریق یک رشته تبلیغات مسموم و پرحجم داخلی

- آشفته ساختن دستگاه دادگستری و بی‌اثر ساختن آن و انحلال دیوان عالی کشور.

- به‌سستی کشیدن مجلس شورای ملی و منحل ساختن آن
- به قدرت رسانیدن گروهک‌های بی‌هویت به ویژه بازگذاشتن دست حزب توده در صحنه سیاسی کشور.

ح - دولت مصدق به هیچ یک از برنامه‌های اعلان شده خود در زمینه حل عادلانه موضوع نفت و اصلاح قانون انتخابات و برگزاری انتخابات آزاد عمل نکرد. او با کاشتن بذر اختلاف در میان مردم روحیه اتحاد را که بزرگترین دستاورد نهضت ملی ایران بود درهم شکست و به هنگام واگذاری قدرت به زاهدی، پشت سرخود کویری از ناامیدی و پراکندگی به جای گذارد که همیشه خواسته اصلی سیاست‌های بیگانه در کشور ما بوده است.

خ - در قرن بیستم شاهد دخالت‌های آشکار و خلاف حقوق بین‌الملل از سوی قدرت‌های بزرگ غربی و شرقی در کشورهای جهان سوم بوده‌ایم. این دخالت‌ها همواره مورد سرزنش افکار عمومی و اندیشمندان در سراسر جهان قرار گرفته‌است ولی در دوران نهضت ملی ایران به ویژه رویدادهای تیر و مرداد سال ۱۳۳۲ دخالت سازمان یافته‌ای برای در هم کوبیدن تلاش‌های ملت ایران انجام شده‌است که در پس پرده‌ای از فریب و ریاکاری بوده‌است. این مداخله، به بهای محروم ساختن ملت ایران از حق آزادی، حقوق بشر و محروم ماندن از بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور خود به ثمره رسیده‌است.

د - از دلایل مهم پرده‌پوشی بیگانگان در مورد این رویداد بزرگ تاریخی و تاریخ‌نگاری گمراه‌کننده وابستگان داخلی و خارجی آنان در زمینه دلایل ناکامی نهضت ملی ایران، بی‌گمان این‌است که این سیاست‌های خارجی همچنان به دنبال تأمین منافع نامشروع خود در میهن ما هستند و کوشش فراوان دارند ملت ایران از شیوه‌های مداخله

آنان در ناآگاهی به سر برده و نتواند از این تجربه تاریخی که بهای گرانی برای آن پرداخته است درس‌های لازم را بیاموزد.

ذ - یک ضرب المثل فرانسوی می‌گوید: «یک دروغی که ۱۰۰ بار تکرار گردد، تبدیل به حقیقت می‌شود»^۱. در خلال پنجاه سال گذشته واژه «کودتا» در زمینه رویدادهای مرداد ماه سال ۱۳۳۲ میلیون‌ها بار در سراسر جهان تکرار شده و بسیاری از مردم به دلیل مرموز بودن شیوه مداخله بیگانگان و پرده پوشی بر واقعیت‌های تاریخی آنرا باور کرده‌اند. ولی این دروغ تاریخی هرگز به حقیقت مبدل نخواهد شد. حقیقت و راستی را نیرویی است که هیچ نیرنگی توانایی شکست دادن همیشگی آن را ندارد و این حقیقت و راستی است که سرانجام پرده‌های نیرنگ و فریب را دریده و پیروز خواهد شد. این وعده تخلف ناپذیر خداوند بزرگ است^۲ و تلاش‌های خستگی‌ناپذیر پژوهشگران ایرانی تضمین‌کننده تحقق آن خواهد بود.

منابع و مأخذ:

الف: فارسی

- ۱- روزنامه اطلاعات، سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۳
- ۲- روزنامه کیهان، سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۳
- ۳- روزنامه فرانسوی زبان لوموند، سال ۱۹۵۳
- ۴- روزنامه شاهد، سال ۱۳۳۲
- ۵- روزنامه صبح وصال، سال ۱۳۳۲
- ۶- اطلاعات ماهانه، سال ۱۳۳۶
- ۷- مجله دنیای سخن، سال ۱۳۷۷
- ۸- روبین، باری، (۱۳۶۳)، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرفی، انتشارات آشتیانی.
- ۹- اسناد روابط خارجی آمریکا، سال‌های ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۴، انتشارات علمی، سال ۱۳۷۷
- ۱۰- استیضاح، صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، سال ۱۳۲۸

1- Un Mensonge répété cent fois devient une vérité

2 - قرآن کریم آیه ۳۲ از سوره توبه: «می‌خواهند نور خدا را با دهان‌های خود خاموش سازند ولی خداوند نور خود را می‌گستراند..»

- ۱۱- کاشانی، محمود، (۱۳۷۶)، اندیشه‌هایی در حقوق امروز، نشر حقوقدان.
- ۱۲- صفایی، ابراهیم، (۱۳۷۳)، زندگی‌نامه سپهبد زاهدی.
- ۱۳- طلوعی، محمود، (۱۳۸۱)، مصدق در پیشگاه تاریخ، نشر علم.
- ۱۴- وودهاوس، سی‌ام، *Something Ventured*، انتشارات گرانا، لندن، سال ۱۹۸۲.
- ۱۵- کریمت روزولت، *Contercoup*، انتشارات جاما، بی‌تاریخ.
- ۱۶- سنجایی، کریم، (۱۳۳۸)، *امیدها و ناامیدی‌ها*، انتشارات جبهه ملیون ایران، لندن.
- ۱۷- *نامه‌های دکتر مصدق*، نشر هزاران، سال ۱۳۷۴.
- ۱۸- *خاطرات نورالدین کیانوری*، انتشارات روزنامه اطلاعات، سال ۱۳۷۴.
- ۱۹- جوانشیر، ف.م.، (۱۳۵۹) *تجربه ۲۸ مرداد*، انتشارات حزب توده ایران.
- ۲۰- زیرک‌زاده، احمد، (۱۳۷۶)، *پرسش‌های بی‌پاسخ در سال‌های استثنایی*، انتشارات نیلوفر.
- ۲۱- ابتهاج، ابوالحسن، (۱۳۷۱)، *خاطرات*، انتشارات علمی.
- ۲۲- آیت، سیدحسن، (۱۳۶۰)، *چهره حقیقی مصدق‌السلطنه*، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۲۳- *یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی*، (۱۳۷۲)، شرکت انتشاراتی چاپخش.
- ۲۴- لاجوردی، حبیب، (۱۳۸۲)، *خاطرات دکتر مظفر بقایی*، تهران، نشر علم.
- ۲۵- سررشته، حسینقلی، (۱۳۷۶)، *خاطرات*، سررشته، چاپ، تهران.
- ۲۶- نجاتی، غلامرضا، (۱۳۷۶)، *مصدق سیال‌های مبارزه و مقاومت*، مؤسسه فرهنگی رسا.
- ۲۷- *یادداشت‌های سیاسی حسن ارسنجایی*، سال ۱۳۳۶.
- ۲۸- *روحانیت و اسناد ملی شدن صنعت نفت*، سال ۱۳۵۹.
- ۲۹- سرشار، هما، (به کوشش)، (۱۳۸۱)، *خاطرات شعبان جعفری*، تهران: نشر ثالث.

هر جامعه و یا کشوری که قدر دانشمندان و فدمتگزاران خود را نداند به

زودی سقوط می‌کند.

(ولتر)